

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال سیزدهم
شماره ۱۵۲ آبان ۱۳۹۱ - نوامبر ۲۰۱۲

انتصاب اوباشان برای بقاء رژیم

مطبوعات خیر دادند که: "سعید مرتضوی به درخواست دولت از قوه قضائیه به قوه مجریه منتقل و از امروز مسئول ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز شده است".

نشریه خراسان که از حامیان دولت است در سرمقاله خود با عنوان «ماجرای مرتضوی و گلابیه ای جدی از قوه قضائیه» نوشت:

"ماجرای مرتضوی این قدر که برخی نمایندگان یا رسانه ها به آن می پردازند از اهمیت زیادی برخوردار نیست و مجلسی ها نباید برسر آن بین قوه مقننه و مجریه کشور اختلاف ببینازند» این جمله خلاصه مطلبی است که برخی از جریان های فکری آن را مطرح می کنند. سوال اینجا است که این ادعا تا چه میزان درست است؟"

بخش منتقد دولت در اعتراض به این انتصاب دست به انتقاد زد و اظهار داشت: "ماجرای مرتضوی قاضی تعلیق شده از آنجا بسیار اهمیت دارد که به یکی از مهمترین حرف های حق معترضان یعنی ماجرای کهریزک برمی گردد به همین دلیل ماجراهایی مثل کهریزک و کوی دانشگاه فقط پرونده ای مهم که در آن چند قاضی تعلیق شده باشند محسوب نمی شود، بلکه به صورتی کاملاً مستقیم به "اعتماد گروهی به نظام" وابسته است و در نتیجه به ثبات و اقتدار نظام در آینده برمی گردد. ما براساس تاکیدات صریح رهبر عزیزمان براین باوریم که برخی در این ماجرا و موضوع کوی دانشگاه اشتباهاتی کردند که ایشان نام "جنایت" را بر آن گذاشتند و همه حجت ما این بوده است که به دلیل نگاه و تاکیدات علنی و غیرعلنی... ادامه در صفحه ۲

انترناسیونالیسم پرولتاری ماکمل میهنپرستی پرولتاریاست

سخنانی پیرامون موعظه های و ظفروشانه، در قالب "چپ"

"کارگران وطن ندارند"، این عبارتی است که در "بیانیه حزب کمونیست" درج شده است. بیان کوتاهی از مارکس که در جر و بحث با منتقدان و مفتقریان به کمونیسم بکار رفته و دارای یک مضمون بزرگ انترناسیونالیستی است. شاید به علت همین بیان کوتاه، این عبارت، هم مورد استناد کمونیستها و هم سوء استفاده ضد کمونیستهای "انقلابی" قرار می گیرد. این عبارتی است که هر کس با تحریف مارکسیسم، خود را یار آن جلوه می دهد.

اگر کسی درک درستی از این عبارت نداشته باشد و وطن برایش مهم نباشد، برایش مهم نیست که در کدام کشور بر ضد سرمایه داری می رزمند. در حالی که برای کمونیستها که به ملت‌های معینی تعلق دارند، مهم است که در کدام کشور بر ضد سرمایه داری و یا حتی بر ضد امپریالیسم مبارزه می کنند. زیرا آنها با آشنائی نسبت به تحلیل طبقاتی جامعه خویش و شناختی که از فرهنگ و تاریخ جامعه خویش دارند، طبیعتاً در کشور و میهن خویش که در آن زاده و رشد کرده اند، با خلق و خوی مردم آن آشنا بوده و با آنها در آمیخته اند، بهتر می توانند در بسیج طبقه کارگر و مبارزه با دشمن مشترک موثر باشند، تا در جایی بیگانه و یا گوشه ای از دنیا که نه به زبانش آشنا هستند و نه تاریخش را می دانند و نه مناسبات طبقاتی آن کشور را می شناسند و نه احساسات مردم را درک می کنند و نه... این رهنمود "بیانیه حزب کمونیست" هرگز به این مفهوم نیست، که مبارزه ی یک کمونیست ایرانی در ایران، همانقدر موثر است که در آرژانتین و یا جای دورافتاده دیگر، و به این استناد، کمونیستهای جهان باید ممالک خود را برای مبارزه بر ضد سرمایه داری ترک کنند و به ممالک دیگر کوچ نمایند و در آنجا ساکن شوند. لنین در پاسخ به این سوپر انقلابی های تهی مغز مقوله میهن یا وطن را چنین تعریف کرده است: "میهن به منزله محیط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موجود، عامل قدرتمندی در مبارزه طبقاتی پرولتاریاست... شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه اش برای پرولتاریا، بی تفاوت نیست و ضرورتاً... ادامه در صفحه ۲

چرا باید از حقوق دولتها در جامعه جهانی، صرفنظر از ماهیت دولتها دفاع کرد

بنظر ما وقتی از حقوق دموکراتیک سخن می رانیم مجموعه آن اقداماتی را در نظر داریم که جنبه عمومی داشته و به نفع عموم مردم باشد. منافع اکثریت توده های مردم را مد نظر داشته و به این توده ها احترام گذارده و اعتقاد داشته باشد. وقتی ما از حق طلاق برای زنان سخن می رانیم، وقتی ما از حق کودکان و یا حق ارث سخن می رانیم، وقتی از حق رای و حق آزادی های سیاسی و مدنی و مختصر از حقوق سیاسی سخن می رانیم، از حقوقی سخن می گوئیم که باید تساوی طلبانه و شامل بوده و مورد احترام همگان باشد و برای همگان معتبر به حساب آید. این احترام و برسمیت شناختن همگانی، شرط قدرت و پابرجائی این حقوق است، این شامل بودن، حرمت این حقوق را حفظ می کند و مانع از آن است که مستمر و مرتب مورد تجاوز و نقض قرار گیرد، مانع از آن می شود که سنت نقض کردن آفریده شود و مبنای تجاوز مجدد به حقوق انسانها قرار گیرد.

زمانیکه فردی در یک جامعه به عنوان عضو جامعه، حضور داشته باشد، این حقوق، حقوق شهروندی برای وی به عنوان عنصر اجتماعی کاربرد پیدا می کند. محتوای این حقوق عبارتست از مشارکت در زندگی جامعه، مشارکت در زندگی سیاسی جامعه و در حیات دولت به این معنا که این حقوق شهروندی محدود کننده آزادی دولت حاکم است. آن‌ها از جمله ی مقولات آزادی سیاسی و حقوق مدنی اند که رهایی سیاسی، که در برگیرنده تحقق حقوق سیاسی و مدنی است، علی رغم این حقیقت که بسیار محدود است، بی تردید نشان دهنده پیشرفت عظیمی است. به این جهت ما از حقوق دموکراتیکی نظیر آزادی بیان، آزادی انتقاد، آزادی تشکل و حق رأی همگانی حمایت می کنیم و کرده ایم... ادامه در صفحه ۵

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

انتصاب اوباشان...

رهبری، نظام بنای برخورد با این اشتباهات را داشته و دارد حال اگر بعد از این که بیش از سه سال از آن ماجرا می گذرد و یکی از متهمین اصلی آن پرونده به جای اینکه به اتهامش رسیدگی شود مسئولیت های متعددی در دولت بگیرد چگونه اگر خدای نکرده شرایط فتنه آلود مشابهی ایجاد شود می توان ابهام ها را برطرف کرد.

سعید مرتضوی از بدو روی کار آمدن، نامش با سانسور و شکنجه و اعدام همراه بوده است. البته قبل از وی نیز کرسی نقض حقوق بشر و سرکوب و شکنجه مردم در رژیم جمهوری اسلامی خالی نمانده بود، ولی وضع طوری است که هر جنایتکار قاتلی که بعدا بر سر کار می آید با درجه توحش و بیرحمی و بهیمیگری که از خود نشان می دهد، روی نفر قبلی را سفید می کند، بطوریکه نام جانی قبلی از خاطره ها زدوده می شود. این آقای سعید مرتضوی نمونه آن جانیانی بود که بی اختیار انسان را بیاد تیمور بختیارها و سرهنگ زیبایی ها و آزموده های انداخت.

مرکز خبری تابناک برای شناخت سوء سابقه ایشان نوشت: "سعید مرتضوی، دادستان سابق تهران تفهیم اتهام شد.

مرتضوی که در پرونده حادثه کهریزک متهم بود، در زمینه های «معاونت در قتل»، «نقض حقوق شهروندی» و «هتک حیثیت ناجا» تفهیم اتهام شده است و احتمالاً به زودی به محاکمه خواهد رسید.

این در حالی است که دادستان سابق تهران و رئیس ستاد مبارزه با قاچاق کالا، در تیرماه سال جاری خبر از برانته خود در اتهامات این پرونده داده بود اما اژه ای، دادستان کل کشور و سخنگوی قوه قضائیه این خبر را تکذیب کرد.

پس از گذشت یکسال {بیش از دو سال} از حادثه کهریزک (که در آن زمان به عنوان بازداشتگاه نیروی انتظامی، برای نگهداری ارادل و اوباش، مورد استفاده قرار می گرفت) و کشته شدن سه تن و شکنجه شماری از بازداشت شدگان، سعید مرتضوی که در آن زمان دادستان تهران بود، با حکم شعبه یک دادگاه انتظامی قضات، از سمت خود عزل شد و ادامه کار وی به حالت تعلیق در آمد.

حال این آقای دادستان که مظهر بیدادگری بود و با این "حسن" سابقه، بیکباره "مسئول ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز شده است".

آیا رژیم جمهوری اسلامی از فعالیتهای مشعشعانه ایشان و نفرتی که مردم از ایشان دارند بی اطلاع بوده است؟ مسلماً چنین نیست. آیا آقای خامنه ای از این انتصاب ناراحت است و این کار تنها زیر سر دولت احمدی نژاد است؟ که مسلماً چنین نیست. مگر همین آقای خامنه ای جلوی برکناری وزیر اطلاعات توسط احمدی نژاد را نگرفت؟ کسی که می تواند از برکناری وزیر وی جلو بگیرد حتماً قادر است از انتصاب سایر مسئولان نیز جلو گیرد، مگر اینکه خودش با این انتصاب جنجالی موافق باشد.

انتصاب مرتضوی با این چهره سیاه و نشاندهش بر مسند دیگر، نشانه اعتماد رژیم جمهوری اسلامی به افرادی نظیر این شخص می باشد. رژیم جمهوری اسلامی می خواهد از سعید مرتضوی به خاطر "خدماتش" در سرکوب جنبش دموکراتیک سال ۱۳۸۸ سپاسگزاری کند و در عین حال با دهن کجی به مردم قدر قدرتی خویش را نشان دهد و بفهماند که مامورانی که بدستور رهبری تمکین می کنند، دارای بیمه عمر بوده و از مزایای کافی برخوردار خواهند بود. رژیم جمهوری اسلامی هرگز اجازه نخواهد داد مزدورانش که درجه وفاداری خویش را به کل نظام ابراز داشته اند، دغدغه خاطری داشته باشند. حمایت از سعید مرتضوی فقط اعلان جنگ با مردم و با خانواده شهدا نیست، روی دیگر سخن اش با ماموران خودی است و به همه آنها می فهماند که برای سگهای وفادار رژیم جای هیچگونه نگرانی نیست و رژیم حاضر است با کمال بیشرمی و علیرغم نفرت افکار عمومی از اقداماتش، از نوکران خویش دفاع کند، تا آنها نیز دلگرم بوده و در خود احساس تزلزل نکنند. انتصاب سعید مرتضوی به مسئولیت جدید در خدمت استحکام رژیمی است که ضربه سیاسی مهمی در جریان جنبش دموکراتیک سال ۱۳۸۸ خورده است.

رژیم جمهوری اسلامی مشروعیت سیاسی و مذهبی خویش را در این روز بیش از پیش از دست داد و به دستور آقای خامنه ای با پوشیدن چکمه و کشتار، موفق به سرکوب مردم شد. در این روز مردم با شعار مرگ بر دیکتاتور به میدان آمدند و شخص خامنه ای را مورد هدف قرار دادند. این رویدادها بر مسئولان رژیم پنهان نیست. سعید مرتضوی در این شرایط سخت در کنار رژیم باقی ماند و در کنار بسیجی ها و پاسداران و ماموران امنیتی در سرکوب مردم نقش مهمی ایفاء کرد. وقتی رژیم به وی ارتقاء درجه می دهد در عین حال نشانه ضعف و ترس رژیم است. رژیمی که بقاء خود را در ابقاء چنین اوباشانی می بیند، خودش در لبه سقوط سیاسی اخلاقی قرار دارد. وقتی رژیمی تا این حد بی شرم است که شرمساری در مقابلش لنگ می اندازد، وقتی رژیمی حاضر است تا این درجه سقوط کند، حاکی از این است که شکاف در حاکمیت از بالا تا پایین کشیده شده است و ضربه ای که این حاکمیت خورده است، بسیار هولناک بوده است. نوع برخورد با سعید مرتضوی بیانگر وضعیت نابسامان درون رژیم جمهوری اسلامی نیز هست.

انتصاب سعید مرتضوی باز کردن لای در است تا همه آنها که پرونده ای دارند و سگ وفاداری هستند در خدمت تحکیم رژیم قرار گیرند. این وضعیت تا سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بدست مردم ایران ادامه خواهد داشت.

انترناسیونالیسم پرولتری...

نمی تواند سرنوشت کشورش برای وی بی تفاوت باشد" (میلیتاریسم جنگ طلبانه و تاکتیک ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی آلمان چاپ آلمان صفحه ۱۷ در مقاله مبارزه برای صلح-لنین). آنچه برای پرولتاریا بی تفاوت نیست، برای این مدعیان دفاع از پرولتاریا عمیقاً بی تفاوت است.

نمی شود از این عبارت، این درک را ارائه داد که به سبب "بی وطنی" کارگران و یا "بی وطنی" کمونیستها، کمونیستهای ایرانی باید مقیم کانادا شوند و برای استقرار سوسیالیسم در کانادا مبارزه کنند. در واقع آنوقت آنها دیگر کمونیست کانادائی هستند، ولی باز هم باید بالاخره در یک واحد جغرافیائی-سیاسی-حقوقی بنام کانادا مبارزه کنند و در مبارزه با سرمایه داری برای سیادت سیاسی، پس از استقرار سوسیالیسم نیز، از کشور سوسیالیستی کانادا سخن برانند. ما در این بحث به کمونیستها که انسانهای آگاه و مبارز هستند، اشاره می کنیم و نه به مجموعه طبقه کارگر. ولی اگر بخواهیم مدعی شویم که کارگران ایران به علت "بی وطنی" باید مثلاً مقیم کانادا شوند و در کانادا که البته وطن جدید آنهاست، بر ضد سرمایه داری مبارزه کنند، تکلیف طبقه کارگر جدید باز تولید شده در ایران چه می شود؟ می بینید که چنین درکی از عبارت "کارگران وطن ندارند" چقدر پوچ و بی معناست. ما می پرسیم اگر "کارگران وطن ندارند" چه نیازی به تعدد احزاب کارگری و کمونیستی در جهان و در هر کشور مفروض است؟ آنوقت می شود یک حزب کمونیست کارگری و جهانی برای همه کشورها و برای همه زمانها تا استقرار سوسیالیسم در سراسر جهان یک بار برای همیشه ایجاد کرد. این حزب دیگر حزبی خارج از زمان و مکان است، حزبی انتزاعی است.

همین مدعیان بی وطنی کارگران، که یا احزابی را که ساخته و پرداخته کرده اند، یک تشکیلات ایرانی معرفی می کنند و یا خود را متعلق به خلق ایران جا می زنند، هر کدام می خواهند شناسنامه ایرانی داشته باشند، تا بهتر بتوانند طبقه کارگر و خلق ایران را فریب دهند.

آیا می شود از این عبارت، بنادرستی نتیجه گرفت که چون "کارگران فاقد میهن" هستند، نباید قدرت سیاسی را از دست بورژواها که "وطن" دارند، بدر آورند. زیرا که امر کسب قدرت سیاسی، مشروط به وجود و حضور یک قدرت سیاسی در یک واحد سیاسی جغرافیائی معین است، و کارگران که به علت فقدان این مالکیت، از هفت دولت آزادند، نباید زحمت کسب قدرت سیاسی را بخود راه دهند، آنها نمی توانند برای کسب قدرت سیاسی در منطقه ای که وطنشان نیست، مبارزه کنند و انقلاب نمایند. می توان مدعی شد که به علت عام بودن این عبارت، نمی توان حتی از "وطن سوسیالیستی" نیز سخنی به میان آورد، زیرا کارگرانی که فاقد وطن هستند، انگیزه ای هم برای ایجاد یک

وطن سوسیالیستی... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، به دست مردم ایران

انترناسیونالیسم پرولتری...

ندارند. و از این گذشته مدعی شد، مارکس این عبارت را برای همه دوره های تاریخی از جمله عصر امپریالیسم نیز معتبر دانسته است. می توانیم بگوئیم که کارگران بی وطن، مالا وطن سوسیالیستی نیز ندارند و مارکس در هیچ جا از وطن سوسیالیستی و یا میهنپرستی سوسیالیستی سخنی نگفته است. پس می بینیم که از این عبارت "بیانیه حزب کمونیست"، اگر درک درست کمونیستی نداشته باشیم و به منجلا ب متافیزیک در غلتیده باشیم، به چه مهملا می توانیم برسیم. پاره ای از اپوزیسیون ایران به این مهملا رسیده اند و آنرا مدال افتخار و خیانت ملی خود کرده اند و می پندارند که می توانند با برچسب اتهام و ایجاد فضای رعب و ترور در مورد افشاءگراشان، جاده صاف کن تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها به ایران باشند.

آنها مدعی اند که چون کارگران ایران بر اساس عبارت "بیانیه حزب کمونیست"، وطن ندارند، در صورت تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها و ارتجاع منطقه به ایران نباید از وطنشان دفاع کنند، بلکه باید خود را کنار کشیده و بگویند که این جنگ به ما و کارگران سایر کشورها ربطی ندارد. البته این رهنمود خانمان برانداز تنها شامل کارگران ایران نمی شود، کارگران فلسطین نیز باید با تانیاها هم آواز شده و مدعی شوند که کارگران فلسطینی وطن ندارند و در مقابل تجاوز صهیونیستها از چیزی که ندارند، نمی توانند دفاع کنند. فکرش را بکنید که کارگران عراق و افغانستان و فلسطین و لیبی و سوریه و... همه به بهانه اینکه وطن ندارند از مقاومت علیه تجاوز دست بردارند. در چنین جهانی که ضد کمونیستهای "انقلابی" ترسیم می کنند، دیگر جایی برای مبارزه علیه امپریالیسم، صهیونیسم و سرمایه داری و مقاومت خلقها و طبقه کارگر جهان نمی ماند. جهان آنها جهان امپریالیستی است.

این تئوری ارتجاعی و ضد طبقاتی منصور حکمت در میان پاره ای سازمانهای چپ اندر قیچی در ایران جای پای کوچکی باز کرده است، تا همدستی خویش را با امپریالیستها در عرصه جهانی، به بهانه مبارزه ی دعوی "دو قطب ارتجاعی" و لزوم بی طرفی خود، توجیه کنند. این خرده بورژواهای روشنفکر حتی احترام آموزگار فکری خود را نیز بجای نمی آورند و اعتراف نمی کنند که تئوری های وی را به عاریت گرفته اند. همه آنها خود را مبتکر این تئوری جا می زنند. صمیمیت ولی حکم می کند که همه آنها پشت سر رهبر فکری خود به صف شوند و از خودپرستی خرده بورژائی دست بردارند. همه آنها باید با منصور حکمت بیعت کنند. در این جای تردید نیست.

مارکس در "بیانیه حزب کمونیست" در پاسخ به اتهام کسانی که مدعی اند کمونیستها نه میهن و نه ملیت را برسمیت می شناسند، بیان می کند

که کارگران میهن ندارند، تا نشان دهد که کارگران در دورنمای خود برای میهنی جهانی مبارزه کرده و علیرغم تعلقشان به ملیتهای گوناگون یک انترناسیونالیست کامل بوده و برای جهانی بدون ستمگری ملتی بر ملت دیگر پیکار می کنند. مارکس به جنبه انترناسیونالیستی مبارزه کارگران توجه مبذول می دارد. در این عبارت معترضه به منتقدان، روی سخن مارکس به دورنمای دنیای کمونیستی است و نه در مورد هر کشور مفروض. در همان صفحه مارکس بدرستی می آورد: "زیرا پرولتاریا باید قبل از هر چیز سیادت سیاسی را به کف آورد و به مقام طبقه رهنمون ملت ارتقاء یابد و خود را به صورت ملت در آورد، وی خودش هنوز جنبه ملی دارد، گر چه این اصلا به آن معنای نیست که بورژوازی از این کلمه می فهمد.

جدائی ملی و تضاد ملتها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی و... بیش از پیش از میان می رود."

وقتی پرولتاریا جنبه ملی دارد، بدان معناست که وی در ممالک گوناگون ساکن است و یک پرولتاریای کشور جهانی نیست، بلکه پرولتاریای کشورهای جداگانه و واحدهای ملی جداگانه است. میهن جهانی، آن دورنمای انسانی و انترناسیونالیستی است که جهت حرکت پرولتاریا را بدان سو نشان داده و همبستگی جهانی وی را برای نیل به هدف مشترک متجلی می سازد. این هسته روشن سخنان مارکس که ناظر بر برادری و همبستگی جهانی طبقه کارگر است، مغایرتی با اینکه طبقات کارگر دارای هویتهای گوناگون ملی هستند و در واحدهای جداگانه ملی زندگی می کنند و باید در همین واحدها که وطن و زادگاه آنهاست در جهت سیادت سیاسی بکوشند، ندارد. برعکس این سخنان مارکس رابطه دیالکتیکی میان مبارزه طبقه کارگر برای یک حکومت جهانی کارگری، مبارزه انترناسیونالیستی و مبارزه طبقاتی ملی کارگران را که چگونه باید در خدمت هم باشند، نشان می دهد.

مارکس در همانجا می گوید: "بهمان اندازه ایکه استثمار فردی بوسیله فرد دیگر از بین می رود، استثمار ملتی بوسیله ملل دیگر نیز از میان خواهد رفت."

از این جملات پر مغز مستفاد می شود که همزمان با استقرار سوسیالیسم و کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر در عرصه جهانی و برای نابودی کامل استثمار و ایجاد حکومت جهانی کارگری، استثمار ملی یک ملت بر ضد ملت دیگر که هنوز در کشورها وجود دارد، بتدریج از بین می رود و دولتهای ملی با طبقه کارگر و بورژوازی خود در همان چارچوب ملی، تا پیروزی پرولتاریای هر کشور معین در کسب قدرت سیاسی، در همان کشور معین به بقاء خود ادامه می دهند و حضور دارند. مارکس هرگز در عبارت خود، نافی وجود ممالک ملی

و ملیتهای گوناگون که ترکیبی از طبقات استثمار شونده و استثمارگر هستند، نبوده است و هرگز بیان نکرده است که کارگران در هر کشور معین باید با استناد به "بی وطنی" قدرت سیاسی را در دست بورژواها باقی بگذارند.

انگلس در پیشگفتار چاپ لهستانی "بیانیه حزب کمونیست" در ۱۸۹۲ خود پرولتاریای ملی در هر کشور را برسمیت می شناسد و میان پرولتاریای لهستان و اروپا و روسیه فرق می گذارد. وی مدعی نمی شود که چون "کارگران وطن ندارند" ما نباید از پرولتاریای لهستانی و یا روسی و یا آلمانی و... سخن بگوئیم. وی به نقش پرولتاریای لهستان در مبارزه برای کسب استقلال ملی تکیه می کند و می خواهد که آنها در کشور خویش صاحب اختیار باشند: "همکاری صادفانه ملل اروپا در عرصه جهانی تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملتها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد". وی در ادامه آن می آورد: "شلاخت ها نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آنرا دوباره بدست آورند، برای بورژوازی اکنون این استقلال حدقلی، علی السویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. آن استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان می تواند بدست آورد، استقلال در دستهای او مامون و مضمون خواهد بود. زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا بهمان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی" (لندن فوریه سال ۱۸۹۲).

لنین دقیقا در اثر ارزنده خود "کاریکاتوری از مارکسیسم" به این امر پرداخته و نشان می دهد که جنگهای ملی حتی در دوران ۱۷۸۹، یعنی در زمان حیات خود مارکس و انگلس نیز وجود داشته است. وی تلاش می کند تا تفاوت ماهوی میان شعار عوامفریبانه "دفاع از میهن" که توسط بورژوازی مطرح می شود و شعار "دفاع از میهنی" که توسط پرولتاریا طرح می گردد نشان دهد. وی می نویسد:

" پس صحبت بر سر جنگ کنونی است ... بیان "خصلت حقیقی" نشان می دهد که باید نمود را از واقعیت، پدیده های خارجی را از ماهیت و عبارت پردازی را از عمل تمیز داد. عبارت پردازیهای دفاع از میهن در این جنگ، جنگ امپریالیستی ۱۹۱۶ - ۱۹۱۴ - جنگ بخاطر تقسیم مستعمرات، بخاطر غارت سرزمینهای بیگانه و غیره - را به جای یک جنگ ملی قرار می دهد. برای آنکه کوچکترین امکان تحریف از نظریات خود باقی نگذاریم، قطعنامه بند مخصوصی را در باره "جنگهای واقعا ملی" اضافه می کند، که "بطور اخص" (دقت شود: بطور اخص به معنای منحصر نیست) "در سال ۱۸۷۱-۱۷۸۹ بوقوع پیوستند".

...

آیا این کاملا روشن... ادامه در صفحه ۴

تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق و افغانستان را بی قید و شرط ترک کنند

انترناسیونالیسم پرولتری...

است؟ در جنگ امپریالیستی کنونی که زاده مجموعه شرایط دوران امپریالیستی است، یعنی اتفاقی، استثناء یا تخطی از عام و خاص نیست، عبارت پردازی در مورد میهن، فریب خلق است، چون این جنگ، جنگ ملی نیست در یک جنگ واقعا ملی عبارت "دفاع از میهن" به هیچ وجه عوام فریبی نیست و ما به هیچ عنوان مخالف چنین جنگی نمی باشیم. این چنین جنگهایی (واقعا ملی) "بخصوص" در سالهای ۱۷۸۹-۱۸۷۱ بوقوع پیوستند و قطعنامه که به هیچوجه امکان بوقوع پیوستن آنها را در حال حاضر نفی نمی کند، توضیح می دهد که چگونه بایستی جنگی واقعا ملی را از جنگی امپریالیستی با شعارهای ملی دروغین تشخیص داد. و در واقع برای تشخیص این هدف باید دید، آیا این جنگ "برپایه" "یک روند طولانی از جنبش های ملی توده ای" "روند نابودی ستم ملی" صورت می گیرد؟ در قطعنامه مربوط به "پاسویسم" مستقیما گفته می شود: "سوسیال دموکراتها اهمیت مثبت جنگهای انقلابی، یعنی جنگهای غیر امپریالیستی از نوع جنگهایی را که بطور مثال ("خوب دقت شود: بطور مثال") در فاصله بین ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۱ برای نابودی ستم ملی صورت گرفتند، انکار نمی نماید. آیا قطعنامه حزب ما، اگر چنین جنگهایی را امروزه امکان پذیر نمی دانست، می توانست در سال ۱۹۱۵ از جنگهای ملی که نمونه هائی از آن بین سالهای ۱۷۸۹ و ۱۸۷۱ بوقوع پیوستند، صحبت کرده و خاطر نشان سازد که ما اهمیت مثبت آنها حاشا نمی کنیم، طبیعتا نمی توانست چنین کاری بکند." (نقل از کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره "اکنونیسم امپریالیستی" صفحات ۱۷ تا ۱۹ به فارسی از انتشارات حزب کار ایران (توفان)).

لنین در این سخنان به سالهای قرن ۱۸ و ۱۹ اشاره می کند در حالیکه در عصر امپریالیسم وجود جنگهای ملی و ضد امپریالیستی و ضد استعماری دارای اهمیتی چند برابر شده و در زندگی روزانه طبقه کارگر حضور روشن دارد.

حال ببینیم که لنین در باره "میهنپرستی" کمونیستها چه می گوید:

"آیا ما پرولتارهای آگاه ولیکاروس از حس غرور ملی بری هستیم؟ البته خیر! ما زبان خود و میهن خود را دوست داریم، ما بیش از هر چیز کوشش می کنیم توده های زحمتکش آن (یعنی نه دهم جمعیت آن) را به سطح زندگی آگاهانه دموکراتها و سوسیالیستها ارتقاء دهیم. برای ما دردناکتر از هر چیزی مشاهده و احساس زروگوئی و ستمگری و اهانتی است که درخیمان تزاری و اشراف و سرمایه داران، میهن زیبای ما را دستخوش آن نموده اند. ما افتخار می کنیم که به این زروگوئیها از محیط ما یعنی ولیکاروسها پاسخ شایسته داده شد، ما افتخار می کنیم که این محیط افرادی مثل رادیشچف، دکابریستها و انقلابیون رازنوجین...

را در سالهای هفتاد قرن گذشته پرورش داد، ما افتخار می کنیم که طبقه کارگر ولیکاروس در سال ۱۹۰۵ حزب انقلابی نیرومند توده ها را بوجود آورد و موژیک ولیکاروس نیز در عین حال شروع به دموکرات شدن نمود و به سرنگون ساختن کشیشها و ملاکان پرداخت" (در باره غرور ملی ولیکاروسها- اثر لنین مورخ ۱۲ دسامبر سال ۱۹۱۴ اثر یکجلدی صفحه ۳۸۲).

اگر آنطور که بعضی چپ اندر فیچی ها کلمات مارکس را درک می کنند، درست می بود، پس باید به لنین ایراد بگیریم که از "حس غرور ملی" و "میهن دوستی" سخن گفته است. و آنهم نه در دوران بعد از جنگ جهانی، بلکه در قبل از جنگ جهانی اول.

لنین در جای دیگر می گوید:

"ما نباید بگذاریم با حرف اغفالمان نمایند. مثلا مفهوم "دفاع از میهن" برای خیلی ها نفرت انگیز است، زیرا اپورتونیستهای علنی و کائوتسکیستها به کمک آن دروغ بورژوازی را در جنگ غارتگرانه فعلی استتار و پرده پوشی می نمایند. این یک واقعیتی است. ولی از این واقعیت چنین نتیجه نمی شود که باید از تفکر در باره اهمیت شعارهای سیاسی دست بکشیم. "دفاع از میهن" را در جنگ فعلی فقط و فقط وقتی می توان تصدیق کرد که جنگ "عادلانه" یعنی مطابق با مصالح پرولتاریا باشد، زیرا هیچ جنگی امکان هجوم را منتفی نمی سازد. سفاقت صرف بود هر آینه "دفاع از میهن" از طرف ملل ستمکش در جنگ آنها بر ضد دولتهای بزرگ امپریالیستی یا از طرف پرولتاریای پیروزمند، در جنگ وی بر ضد فلان گالیفۀ نام ژنرال فرانسوی- ه. ت.) دولت بورژوازی نفی می شد." (برنامه جنگ انقلاب پرولتاریائی در سپتامبر ۱۹۱۶ توسط لنین برشته تحریر در آمد- منتخبات یک جلدی لنین صفحه ۴۴۲).

می بینید که از نظر کمونیستها امر دفاع از میهن یک مقوله برسمیت شناخته شده است. طبیعتا در یک کشور پیشرفته و غارتگر سرمایه داری و یا امپریالیستی، طبقه کارگر باید با شعار ملی گرائی و "میهنپرستی" که هدفش به صف کردن پرولتاریا برای کشته شدن بر سر تقسیم جهان در مرافعه با رقباست، به مخالفت پردازد و ماهیت این نوع میهنپرستی را که فقط استتاری بر سیاست غارتگری است، نشان دهد، این "میهنپرستی" در خدمت غارت جهان، در خدمت برده کردن سایر ملل و استثمار ملتی توسط ملت دیگر است. این نوع "میهنپرستی" که ما آنرا ملی گرائی امپریالیستی می نامیم، در مغایرت کامل با خصلت انترناسیونالیستی طبقه کارگر قرار دارد. در این جاست که کارگران این ممالک غارتگری که در خدمت استثمار ملتی توسط ملت دیگر قرار گرفته اند، باید خود را از این تسلط رهانیده و در مقابل عوامفریبی "میهنپرستانه" بورژوازی توسعه طلب و غارتگر فریاد زنند که ما وطن نداریم! یعنی شما بورژواها نمی توانید ما را به بهانه عشق به سرزمین و وطنمان بدم گلوله های توپ برای

مقاصد خودتان و سرکوب طبقه کارگر سایر ممالک و استثمار و استثمار ملتها و خلقهای دیگر بکشانید. مفهوم "کارگران وطن ندارند"، ناظر بر این واقعیت انترناسیونالیستی است. وگرنه چگونه می توان مدعی شد که پرولتاریا در ممالک تحت ستم و مورد تجاوز امپریالیستی با پرچم ما بی وطنیم به میدان آید و رهبری مقاومت مردم را برای "دفاع از میهن" بدست بورژواها بدهد. پرولتاریا در نبردهای بزرگ عادلانه و ضد امپریالیستی و ضد استعماری از میهن خودش دفاع می کند و این میهنپرستی مکمل بی وطنی پرولتاریای ممالک غارتگر است. **شعار پرولتاریا و خلقهای جهان متحد شوید**، بیان انترناسیونالیسم پرولتری و درک صحیح از بی وطنی کارگران ممالک متروپل و میهنپرستی کارگران و خلقهای ممالک زیر سلطه است.

اتفاقا با همین درک است که مارکس از مبارزه مردم ایرلند برای جدائی از استعمار انگلستان دفاع کرده و از طبقه کارگر انگلستان می خواهد که به جدائی ایرلند رای دهد. انترناسیونالیسم طبقه کارگر انگلستان به معنی برسمیت شناختن میهنپرستی و خواست جدائی ملی مردم ایرلند و از جمله طبقه کارگر ایرلند است، زیرا که این جدائی می تواند طبقه کارگر هر دو این کشورها را بهم نزدیک کرده و بورژوازی استعمارگر انگلیسی را تضعیف و نابود گرداند. این بی وطنی کارگران انگلیسی، مکمل وطندوستی کارگران ایرلندی است. و این کنه رابطه دیالکتیکی انترناسیونالیسم با میهنپرستی کمونیستی است.

حتما نام کتاب "ابن صدای ناقوس مرگ کیست" اثر ارنست همینگوی که در سال ۱۹۴۰ منتشر شده است را شنیده اید، این رمان روایت داستان رابرت جوردن سرباز آمریکایی است که در میانه ی جنگهای داخلی اسپانیا به بریگاد بین المللی پیوست و به عنوان کارشناس مواد منفجره وظیفه یافت پلی را که بر سر راه دشمن قرار دارد، منفجر کند و بر سر این وظیفه جان داد. رابرت جوردن نماد آن انسانهایی بود که با اعتقاد دموکراتیک و آرمانپرستانه، تحت تاثیر ابتکار، فعالیت و بسیج نیروهای انقلابی و ضد فاشیست و کمونیست به هنگ (بریگاد) بین المللی پیوست. این هنگ که با ابتکار احزاب کمونیستی و اتحاد جماهیر شوروی لنینی- استالینی بوجود آمده بود، به بسیج کمونیستها و نیروهای انقلابی و دموکرات و ضد فاشیست از اقصی نقاط جهان برای مبارزه با سلطنت طلبان فاشیست اسپانیائی و برای حمایت از جمهوریخواهان اسپانیائی تشکیل شده بود. این انسانهای ارزنده در صف انترناسیونالیستها در کنار نیروهای انقلابی و کمونیستهای اسپانیا قرار گرفتند تا وطن آنها را از چنگ پلید سلطنت طلبان و هیتلر و موسولینی نجات دهند. کمونیستهای آلمان و ایتالیای متجاوز در کنار کمونیستها اسپانیای مورد تجاوز قرار گرفتند و سرود جهانی همبستگی... ادامه در صفحه ۵

کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی، بی قید و شرط آزاد باید گردند

که ناقض حقوق برابر انسانهاست، از این حق برده داری به حمایت برمی خیزد. برسمیت شناختن حق طلاق برای زنان شالوده یک زندگی دموکراتیک و عادلانه دو جانبه را ریخته و مزایایی را که روند تحول تاریخی در اختیار مردان قرار داده است، از آنها در خدمت سلامت اجتماع و عموم اجتماع سلب می کند. در اینجا نمی شود از نقض حقوق مردان سخن گفت، چون اساس بر تساوی حقوق بوده است و نه بر مالکیت حقوق ویژه مردان.

همین وضعیت در مورد حقوق کودکان وجود دارد. در زمان تسلط مذاهب، فرزندان بخشی از مایملک پدران بودند. آنها بر جان فرزندان خویش مسلط بوده و در مورد سرنوشت آنها تصمیم می گرفتند. فرزند مستقل در جامعه مذهبی وجود نداشت. انقلاب فرانسه و دوران روشنگری به این وضعیت خاتمه داد و برای انسانها حقوقی به رسمیت شناخت که شامل کودکان نیز می شد و می شود. کودک از همان بدو تولد دارای حقوق قانونی است و والدین نمی توانند نسبت به فرزند ادعای مالکیت داشته باشند و با وی مانند وسایل خصوصی خود رفتار کنند و یا هر بلائی خواستند بر سر کودکان در آورند و از بدو تولد دولت در قالب نماینده جامعه بر سرنوشت کودک، بر رشد و آموزش وی نظارت می کند و حتی می تواند بر اساس قانون، والدین را از حق سرپرستی کودکان محروم کند. این طبیعتاً یک دستآورده بشریت است که در طی قرنهای زندگی مشترک در کنار هم برای حفظ جامعه، برای سلامت جامعه، برای ایجاد امنیت در جامعه، تا بشود یک همزیستی راه گشا در کنار هم خلق کرد، بدست آمده است. یک جامعه مدنی که محصول فعالیت و مشارکت انسانها در ساختمان آن است نمی تواند بدون این مصالح، ساختمانی قابل سکونت بسازد.

می شود این سیاهه را ادامه داد و از سایر حقوق مردمان در مقابل قانون و قوه قضادیه و... سخن به میان آورد.

مبارزه برای برابری در مقابل قانون و شامل بودن آن یک دستآورده بشریت است. امروز اگر کسانی هستند که از حق رای سخن می رانند باید بدانند که این حق رای همگانی را طبقه کارگر انگلستان در جنبش چارنیستها با مبارزه بی امان خویش از دست اشراف و سرمایه داری انگلستان به کف آورد. در گذشته کسانی حق رای داشتند که ثروت داشتند، مایملک داشتند، تحصیل کرده بودند و... ارزش انسانها را بر اساس کیف پولشان تعریف می کردند. سالها طول کشید تا طبقات حاکمه در اثر مبارزات مردم پذیرفتند که هر انسانی دارای حقوقی است که در یک جامعه مدنی با حقوق دیگران برابر است. برابری در مقابل قانون و نوع حقوقی که تعریف شده است محصول این مبارزه انسانهاست.

آیا می شود تمام این... ادامه در صفحه ۶

تئوری های ارتجاعی خود در آورد. باید پرسید که این عده برای نفی واقعیت و پافشاری بر تئوری باقی های تسلیم طلبانه چه انگیزه و منافعی دارند؟ آیا واقعا از خنده روده بر نمی شوید وقتی این حضرات سوپر انقلابی و در ماهیت ارتجاعی، به شما می گویند ما منتظر تجاوز امپریالیستها به ایران هستیم، زیرا که این اقدام مثبت است و به ما یک "فرصت مناسب" می دهد تا جنگ داخلی راه انداخته و سوسیالیسم را در ایران مستقر ساخته و قوای اشغالگر را از ایران برانیم. مثنی از آنها از نتایج تحریمهای اقتصادی که ضربه اساسی اش متوجه مردم ایران است که باید در زیر سلطه جمهوری اسلامی و گرسنگی دادن امپریالیستی زجر بکشند، مسرورند و پایکوبی می کنند و جنایتکارانه این حساب را برای خودشان باز کرده اند که گرسنگی دادن به مردم، زجر به مردم، قتل عالیجنابانه مردم با دستکشیهای سفید، لاجرم به شورش منجر شده و "فرصت مناسبی" به آنها می دهد تا سوسیالیسم را در ایران مستقر کنند!!؟؟. معلوم نیست انگیزه مبارزاتی این جانوران که از قتل مردم ایران اظهار شادمانی می کنند چیست؟ کجای نظرات این جانوران با آزادیخواهی و انسانیت و کمونیسم قرابت دارد؟ این توحش آنها به قدرت طلبی و انتقامجویی و خونخواهی و آدمکشی بیشتر شباهت دارد تا آزادی یک ملتی از دست مستبدان و غارتگران و مدافعان گرسنگی در عرصه جهانی. این سرور آنها بیشتر برای کسب دلارهای مصوبه کنگره آمریکا و یوروهای وزارت خارجه هلند قرار دارد، تا در خدمت انقلاب و خلق ایران. جعل در مارکسیسم برای همدستی با امپریالیسم را نمی توان اشتباه تئوریک و بی سواد علمی تلقی کرد. کسانی که خواهان تجاوز امپریالیستها برای ایجاد "فرصت مناسب" و آغاز راه انداختن جنگ داخلی هستند در نزد مردم ایران گور خود را می کنند.

چرا باید از حقوق...

در اینجا نمی شود با پسوندهای من در آوردی به تضییق حقوق عمومی مردم که اعتبار عام دارد تجاوز کرد و آنها را از درجه اعتبار ساقط نمود. این به چه معناست؟ بگذارید مثالهایی بیاوریم:

وقتی ما از حق طلاق برای زنان حمایت می کنیم، بر این نظریه که زنان باید با مردان در جامعه دارای حقوق مساوی بوده و از همان حقوقی در زندگی مشترک برخوردار باشند که مردان از نعمت آن برخوردارند. اگر روابط زندگی زناشویی بر اساس دموکراتیک و احترام متقابل استوار نباشد، بتدریج این نوع زندگی به صورت نظام بردگی خانگی در می آید و قانونی

انترناسیونالیسم پرولتاری...

بین المللی را سر دادند. کمونیستهای آلمانی بر ضد آلمانیهای متجاوز می جنگیدند تا کمونیستهای اسپانیایی در وطنشان اسپانیا به سیادت سیاسی دست پیدا کنند. بسیاری از این کمونیستهای قهرمان از ملت‌های گوناگون با الهام از سخنان "بیانیه حزب کمونیست" که "کارگران وطن ندارند" برای وطن اسپانیایی، در راه انجام این وظیفه انترناسیونالیستی با آرمان کمونیستی و انترناسیونالیستی، جان دادند. ارنست همینگوی و آندره مالرو تنها دو تن از چهره های برجسته آن هنگ بودند. نمونه اسپانیا بیانگر درک کمونیستی از مفهوم "کارگران وطن ندارند" است. کمونیستهای ممالک متجاوز در کنار کمونیستهای می رزمند که از وطنشان دفاع می کنند و هر دوی آنها برای کشوری جهانی و بدون مرز در تلاش هستند. آزادی وطن اسپانیایی سنگ بنای آزادی همه وطنهاست تا دنیایی بدون مرز بوجود آید. کسی که این رابطه دیالکتیکی را نفهمد اساسا مارکسیست نیست. سفسطه گر ضد کمونیست و جهان وطنیسم-حکمتیسم و همدست امپریالیسم و صهیونیسم است.

وحدت جهانی پرتلاریا نمودار وحدت منافع وی در مبارزه علیه دشمن مشترک و مبین وحدت هدف و یگانگی ایدئولوژی اوست. به این جهت روشن است که تعلق به خانواده بزرگ کارگران بی وطن و انترناسیونالیسم پی گیر، نه تنها به میهن پرستی عمیق و استقلال سیاسی و سازمانی طبقه کارگر در ممالک زیر سلطه لطمه ای نمیزند، بلکه به سیاست مستقلانه و میهن پرستانه آنان نیرو و استحکام بیشتر می بخشد.

اگر چه در بادی امر انترناسیونالیسم "بی وطنها" و میهن پرستی "با وطنها"، دو مفهوم متناقض جلوه می کنند، ولی بین این دو مفهوم متناقض یک رابطه منطقی و دیالکتیکی وجود دارد که همدیگر را تقویت و تکمیل می کنند. این دو مقوله بیان مجسم وحدت ضدین هستند.

حال عده ای چپ نما این عبارت مانیفست را پرچم خود کرده اند تا خیانت ملی خویش را توجیه کنند. آنها مدعی اند که اگر امپریالیستها به ایران تجاوز کردند، کارگران با استناد به این گفته مانیفست، نباید از وطنشان دفاع کنند و باید اجازه دهند امپریالیستها همان بلائی را بسرشان بیاورند که در افغانستان و عراق و لیبی به سر سایر مردم آوردند. آنها در سوریه موافق آن هستند که مردم سوریه در مقابل مزدوران وارداتی و تجاوز امپریالیستی مقاومت نکنند، به این علت که در "مانیفست حزب کمونیست" عبارتی آمده که کارگران بی وطن را از مقاومت برای دفاع از میهن منع کرده است. این خودفروختگان که از درماندگی تئوریک به پرت ویلا گویی دچارند، تجاوز به ایران را جنگ میان قدرتهای امپریالیستی!!؟ جا می زنند، تا واقعیت را با قطع کردن به قد و قواره

زنده باد همبستگی ملی خلقهای ایران، برقرار باد جمهوریهای شورائی سوسیالیستی در ایران

چرا باید از حقوق...

دستاوردهای بشری را که برای تحول انقلابی اجتماع ضروری است با لفاظیهای "انقلابی" از درجه اعتبار ساقط کرد و خود را انقلابی جا زد؟ گرچه این تصور بعید بنظر می رسد، ولی هستند انقلابی نماهای ایرانی که به این کار توسل می جویند.

تصورش را بکنید که یک انقلابی نمای ایرانی پیدا شود و مدعی گردد حق طلاق تنها برای زنانی معتبر است که انقلابی باشند. زنان ارتجاعی، بنیادگرا، حزب اللهی و یا سلطنت طلب و یا فاشیست نباید از حق طلاق برخوردار باشند. آیا وی با این اظهارات به آزادی زنان خدمت کرده است؟ هرگز! وی به ارتجاع سیاه قرون وسطا یاری رسانده و بر دستاوردهای بشریت مبارز و به مبارزه انسانها تا به امروز اهانت کرده و تف نموده است. وی با این گفتاراش تمام شالوده جامعه مدنی را تخریب کرده است. وی نه تنها حق طلاق را برای زنانی که از نظر وی دارای ایدئولوژی ارتجاعی هستند نقض کرده، بلکه بطور کلی ناقض شامل بودن این حقوق است و درجه عمومیت آن را به زیر پرسش برده است. دیگر حقوق شهروندی و آزادیهای دموکراتیک در دورانی که سلطه گران مترصدند آنرا بهر بهانه ای به زیر پا بگذارند، از اعتبار عمومی برخوردار نیست. بتدریج در و دروازه برای نقض این حقوق با استناد به این تفکر "انقلابی" باز است و حرمت حفظ آن از بین می رود. بتدریج یک کمی شکنجه برای بنیادگراها، فاشیستها، سلطنت طلبان و... ایرادی ندارد و حتی می شود آنرا تجویز کرد، حکم اعدام بدون تشکیل دادگاه صالحه که جای خود دارد. دیگر از جنبه عمومی حقوق دموکراتیک، حتی برای ایدئولوژیهای ارتجاعی چه برسد به انقلابی، چیزی باقی نمی ماند. دیگر جامعه دموکراتیک مورد نظر ما با دست خودمان و این انقلابیهای کاذب بیک جامعه فاشیستی بدل شده است. می بینیم که مشتی انقلابی نما که هرگز درکی از حقوق دموکراتیک نداشته اند بر شاخه نشسته و بن می برند و بر این پندار سفیهانه لم داده اند که با این روش خود به ارتجاع صدمه می زنند و کمرش را می شکنانند. در حالی که نقض این دستاورد بزرگ انسانها در درجه اول گریبان خود این "انقلابی" نماها را می گیرد که مورد تشویق و تعریف بورژواها نیز به عنوان "کمونیستها خوب" و "انقلابی" قرار می گیرند. ما در اینجا بر سر مسئله طلاق و حقوق زنان که خلیها بر سر آن حساسیت قابل فهم نشان می دهند، مکث کردیم، ولی این حکم و درک نادرست در مورد حقوق دموکراتیک را می توان به سایر عرصه ها نیز توسعه داد و نتایج وحشتناک از آن گرفت. با این حکم می شود حقوق کودکان را نقض کرد و حق شریعت اسلامی را در قتل فرزندان توسط پدر، برسمیت شناخت. اگر یک پدر ارتجاعی فرزند ارتجاعی خویش را بکشد از نظر این انقلابی نماها نه تنها

جرمی مرتکب نشده سهل است، ماهیت اقدامش حتی انقلابی است.

آنچه را که در مورد اهمیت حقوق و جهانشمولی آن بیان می کنیم، فقط مربوط به افراد نیست مربوط به ملل نیز می شود. ملتهای جهان که در سازمان ملل توسط دولتهای منتخب و یا نامنتخب خویش نمایندگی می شوند بر اساس منشور ملل متحد دارای حقوق مساوی اند. یعنی ملت ایران و حکومت ایران همانقدر حق دارد که ملت آمریکا و یا ملت و دولت آلمان و یا تانزانیا. این یک حق دموکراتیک است که همه کشورهای جهان صرفنظر از نوع حکومت انقلابی و یا ضد انقلابی، بنیادگرا و یا ضد مذهبی، امپریالیستی و یا سوسیالیستی، صرفنظر از ایدئولوژی حاکم بر این حکومتها در مصدر کار، از آن برخوردار بوده و یا باید برخوردار باشند. امپریالیستها این حقوق را هر جا به نفع خودشان است، هر جا احترام به این حقوق مانع توسعه طلبی و تجاوزگری آنهاست، به زیر پا می گذارند و برایش تره هم خورد نمی کنند. برای آنها حق همیشه با قویتر است و تفسیر قویتر بیانگر ماهیت حق است. بنظر جرج بوش کشورها به "شر" و "خیر" تقسیم می شدند و امپریالیستها حق دارند بر اساس این تعریف ممالک "شر" را از حقوق دموکراتیک خویش محروم کنند. آنها به عراق و افغانستان تجاوز آشکار کردند و به لیبی و سوریه تجاوز غیر آشکار و در همه این عرصه ها حقوق دموکراتیک ملتها را بزیر پا گذاردند. در منطق آنها تنها کشورهایی از حقوق دموکراتیک برخوردارند که در جبهه ممالک "خیر" باشند و ممالکی که "شر" هستند فاقد این حقوق اند. این تقسیم بندی فرقی با آن تقسیم بندی در مورد حق طلاق و یا حق شکنجه و حق قتل کودکان و نظایر آنها ندارد. اگر می شود در عرصه ای این حقوق را نادیده گرفت و با پسوند انقلابی و ارتجاعی و "خیر" و "شر" به آن تجاوز کرد، چرا در عرصه تجاوز به حقوق ملتها باید روش دیگری بکار برد؟

در حقیقت کسانی که با شعار "انقلابی" حقوق کشور ایران را، به علت حاکمیت جمهوری اسلامی در آن، در عرصه جهان نفی می کنند و با اتهام زنی در جبهه جرج بوش ها تدارک روانی جنگ تجاوزکارانه به ایران را می بینند، دشمن دموکراسی و همدست امپریالیستها هستند. اینکه گفته شود از حقوق دموکراتیک ایران نمی شود سخن راند، زیرا در ایران حکومتش دموکراتیک نیست، فقط یک عوامفریبی و رمالی و سفسطه گری و ترور فکری روشن است. حقوق کشورها به نوع حکومت آنها ربطی ندارد، همانگونه که حق طلاق برای زنان به نوع ایدئولوژی زنان ربط ندارد. مگر امپریالیستها حکومتهای انقلابی در ممالک خویش بر سر کار دارند؟ مگر می شود به بهانه ارتجاعی بودن یک حکومت به آن کشور تجاوز کرد؟ اگر چنین است چرا به عربستان سعودی و قطر که به مراتب ارتجاعی تر از رژیم

جمهوری اسلامی هستند تجاوز نشود. کسانی که با این منطق به میدان می آیند و بیشتر هوچیگری آموخته اند تا دموکراسی، عملاً همدست ارتجاعی ترین و سیاه ترین آدمخواران جهانی برای کشتار جمعی در سایر ممالک هستند و تائید می کنند که در تمام جهان بجز ایران، گویا حکومتهای انقلابی بر سر کارند. این عده اندیشمندان آدمکشی هستند و بس. رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم ارتجاعی مذهبی است. این رژیم در ایران حاکمیت دارد. مردم ایران حق دارند بر ضد این حاکمیت ارتجاعی بپا خیزند و این رژیم ارتجاعی و عقب مانده و مافیائی را سرنگون کنند. این حق مردم ایران در تعیین نوع حاکمیت بر ایران است. ولی دول خارجی و تجاوزگر امپریالیستی دارای حق تعیین نوع حاکمیت در ایران و یا در سایر نقاط جهان نبوده و نیستند. سایر ممالک باید حق حاکمیت هر کشوری را در عرصه های جهانی برسمیت بشناسند و دخالتی در تعیین حکومتها توسط کودتاها و تجاوز مستقیم و غیر مستقیم نداشته باشند. این یک حق آزوده و برسمیت شناخته شده جهانی است که باید مورد احترام همگان باشد. احترام به حق حاکمیت کشورها تائید نوع و ماهیت حکومت آنها نیست. فقط بی استعدادها و معلولان فکری نمی توانند این امر ساده را درک کنند و یا نمی خواهند درک کنند. در ایران، جمهوری اسلامی بر سر کار است. این جمهوری اسلامی در عرصه جهانی دارای حقوقی است که به نوع حکومت ایران مربوط نیست، به کشور ایران به عنوان عضو حقوقی جامعه جهانی مربوط است. معلوم نیست رژیم ایران تا چند سال دیگر در ایران بر سر کار باشد، ولی حقوق کشور ایران در جامعه جهانی خدشه بردار نیست و کسی حق ندارد به بهانه ماهیت رژیم ایران آنرا مخدوش سازد. دفاع از این حق، دفاع از جمهوری اسلامی نیست، دفاع از حقوق همه ملتهای جهان و دهنه زدن به توسعه طلبی امپریالیستها و گرگهای خون آشام جهانی است. مشتی انقلابی نمای ایرانی پیدا شده اند که با هوچیگری با سوء استفاده از درجه درک سطحی آدمهائی نظیر خودشان، تعزیه راه انداخته اند که حزب کار ایران (توفان) از جمهور اسلامی دفاع می کند، چرا؟ زیرا که توفان از حق حاکمیت و حقوق مندرجه در منشور ملل متحد که شامل کشور ایران نیز می شود به حمایت بر می خیزد و سپس نتیجه می گیرند: هر کس از حقوق کشور ایران که عضو دائمی جامعه ملل، قبل از روی کار آمدن جمهوری اسلامی بوده و بعد از سرنگونی این رژیم هم خواهد بود، دفاع کند همدست جمهوری اسلامی است. این تفکر استبدادی و زبان نفهم و هوچیگر و عوامفریب فقط جاده صاف کن تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها به ایران است، برای آنکه همه حقوق مردم ایران را سلب کند. این تفکر مزدور است، دموکرات نیست. جالب این است که این خودفروخته ها خودشان به صورت... ادامه در صفحه ۷

رویزیونسم حاکم، دیکتاتوری بورژوائی است و نه دیکتاتوری پرولتاریا

ترکمنچای "خلاف خواسته مردم آنجا" میان ایران و روسیه تقسیم شد و از این نتیجه می‌گیرد که ایرانیان شیعه مذهب آذربایجانی تمایل داشته‌اند تحت سلطه ارتدوکسهای روسیه تزاری قرار گیرند. تزار روسیه برای آنها بهتر از سلاطین ترک قاجار بوده‌اند که آذربایجان را ولیعهد نشین ایران اعلام کرده بودند. وی پس از این تحریف تاریخی به فرزندم متوسل می‌شود و در گفتگویی با بی‌بی‌سی فارسی، می‌گوید که برای تصمیم‌گیری درباره جدا شدن استان‌های آذربایجان شرقی و غربی از ایران، باید "فراندم" برگزار شود. وی مدعی است: "باید به مردم آذربایجان اجازه داده شود تا درباره مطالباتشان رای دهند."

ببینید برای امپریالیستها تاریخ و دموکراسی و حقوق ملل تا چه حد ارزش دارد. برای آنها فقط مقاصد سیاسی و حفظ سلطه و سرکردگی آنها اهمیت دارد و بس.

خلفهای ایران در دو انقلاب عظیم مشروطیت و بهمن نشان دادند، که چه می‌خواهند و بدنبال کدام اهداف مشترک هستند.

خلفهای ایران با انقلاب عظیم بهمن ۵۷ و سرنگونی قهرآمیز نظام سلطنتی وابسته به امپریالیسم پهلوی نشان دادند که خواهان ایرانی متحد و یکپارچه و جمهوری مستقل و دموکراتیک هستند و سرکوب خونین خواسته‌های انقلاب بهمن توسط غاصبان جدید، بهیچوجه از ارزش اهداف انقلاب بهمن و مبارزه ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی آنها برای یک ایران متحد و آزاد و مستقل نمی‌کاهد. بیش از یکسال مبارزه متحد خلفهای ایران، در صفوف سه نسل و به صورت میلیونی، حاکی از آن بود، که نیروهای انقلابی و خلفهای ایران بر تمامیت ارضی و ایرانی دموکراتیک و مستقل و ضد سلطنتی و ضد امپریالیسم صحه می‌گذارند و در کنار سایر نیروهای انقلابی و دموکرات برای رفع ستم ملی و استقرار کامل حقوق دموکراتیک قرار می‌گیرند. خلفهای ایران نشان دادند که قدرت آنها در ایران متحد، دموکراتیک و یکپارچه است. خلفهای ایران نشان دادند که مبارزه برای رفع ستم ملی بخشی از مبارزه عمومی ضد امپریالیستی و بخشی از مبارزه عمومی همه خلفهای ایران برای استقرار دموکراسی در سراسر ایران است. ولی آنچه محصول و ترازنامه دو انقلاب ایران است برای امپریالیستها و تجزیه طلبان پیشیزی ارزش ندارد. کسانی که برای رای و اراده مردم ایران پیشیزی هم خورد نمی‌کنند بیکباره هوادار "همه پرسی" می‌شوند. "همه پرسی" آنها از آن نوع "همه پرسی" است که باید تا بدان حد که خواست آنها با ایجاد زمینه سازی با ابزار تشنج، اغتشاش و ترور و آشوب تامین شود تکرار گردد.

ابلهانه است اگر تصور کنیم یک سناتور آمریکائی سر خود در یک امر مهم منطقه و جهانی برای وزارت امور خارجه آمریکا تعیین تکلیف می‌کند. مگر... ادامه در صفحه ۸

منطقه ی خاورمیانه، پرتوانتر از هر زمان دیگری پایه های دیکتاتوری‌ها را به سوی فروپاشی سوق داده است. دیر یا زود دیکتاتوری جمهوری اسلامی ایران نیز، با تداوم مبارزه ی توده‌های مردم و اراده ی راسخ مبارزان راه آزادی، غیر از گسترش بحران همه‌جانبه‌ی اقتصادی و سیاسی و رفتن به سوی سرنگونی کامل، افق دیگری پیش‌رو ندارد."

سخنان آنان روشن است. آنها می‌خواهند که امپریالیستها مورد آنها را هم در دستور کار خود قرار دهند. حساب آنها روشن است و فکر می‌کنند چه چیز کمتر از مجاهدین خلق دارند. اگر آنها در دون صفتی و نوکری اجنبی تا به این حد سقوط کرده‌اند که به دلاک اوباما بدل گشته‌اند چرا مشتئی دیگر خودفروخته ایرانی این کار را نکنند. حق مللی که توسط امپریالیستها تعیین شود حتما محصول استقلال کشورها نیست، مستعمره بودن آنهاست. تدوین کنندگان سند نیز منظورشان همین است.

تقویت سیاست تجزیه طلبی در ایران جدید نیست، این سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن در ایران، در منطقه با شکل جنگ شیعه و سنی بروز می‌کند و هدفش در این است که با ایجاد تشنج و تخریب از طریق ایادی امپریالیسم در ایران نظیر سازمان مجاهدین خلق وضعیتی در منطقه ایجاد کند که امیال راهبردی امپریالیستها را در منطقه تامین کند. هر بخش از این خودفروختگان بخشی از وظایف را به عهده گرفته‌اند. سازمان مجاهدین خلق کارزار بین المللی بر ضد جمهوری اسلامی راه می‌اندازد، بدون آنکه کوچکترین سخنی از افساء امپریالیسم و صهیونیسم در میان باشد. آنها برعکس تلاش می‌کنند تا مانع شوند افساءگران جنایات جمهوری اسلامی به افساء امپریالیستها مبادرت ورزند که در آن صورت نان آنها آجر می‌شود. در کنار مجاهدین خلق و آمریکائی‌ها که در پشت تریبونال بین المللی خود را مخفی کرده‌اند، ناسیونال شونیستهای گُرد و آذری همدست آمریکا و اسرائیل فعال شده‌اند. مطبوعات جهان از گزارشی سخن راندند که ما در زیر آنها نقل می‌کنیم.

دینا رورباکر، نماینده ایالت کالیفرنیا در نامه‌ای در ۲۶ ژوئیه (پنجم مردادماه) که برای خانم کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا فرستاده بود در خواست کرد، دولت آمریکا باید از تجزیه آذربایجان ایران و پیوستنش به جمهوری آذربایجان حمایت کند.

آقای رورباکر در این نامه به سخنان سیاوش نوروزوف، عضو مجلس ملی جمهوری آذربایجان اشاره می‌کند که هشت ماه پیش گفته بود حدود ۱۶ میلیون آذری در شمال غرب ایران زندگی می‌کنند و باید این گروه به جمهوری آذربایجان بپیوندند.

آقای رورباکر که ظاهرا در این اواخر در وزارت امور خارجه آمریکا و اسرائیل دوره تاریخ دیده است، با اشاره به گذشته می‌گوید این ناحیه در سال ۱۸۲۸، به واسطه عهدنامه

چرا باید از حقوق...

اثباتی حرفی برای زدن ندارند. آنها روشن نمی‌کنند که آیا حقوقی برای کشورهای جهان به استثنای ایران برسمیت می‌شناسند یا نمی‌شناسند؟ اگر حقوقی برسمیت می‌شناسند و این قاعده را می‌پذیرند باید استدلالی ارائه دهند که منطقی برای همه افکار عمومی در مورد جمهور اسلامی حاکم بر ایران، قابل فهم باشد. آنها در واقع در یک کُر دستجمعی از همان درکی در مورد حقوق دموکراتیک ملتها دول جهان دفاع می‌کنند که درک جرح بوشی و درک تجاوزپیشگیرانه است. از همین نقطه نظر نیز مقاومت ممالک غیر متعهد در مقابل گرگان خون آشام جهانی، برای آنها بی ارزش است. حزب ما با جسارت از این حق دفاع می‌کند و دفاع از این حق را به نفع کشور ایران و مردم ایران و همه ممالک جهان می‌داند و حتی مبارزه می‌کند که قلدرهای جهانی به این حق احترام گذارده آنها را به زیر پا نگذارند. هر کس از این راه منحرف شود در بساط امپریالیستها و گرگها می‌رقصد. باین جهت باز می‌گوئیم: "ایران پاینده و جمهوری اسلامی میرنده است، ایران پاینده، میهن ماست!"

تفرقه اندازی، تشنج آفرینی...

در باره مسئله ملی، ماه مه ۱۹۱۷ اثر لنین (منتخب آثار)

اخیرا دو تشکل گُرد تجزیه طلب و آمریکائی در ایران به توافق نظر رسیده‌اند که تحت عنوان دفاع از حقوق ملت کرد در حق تعیین سرنوشت فعال شوند. بوی کباب دسیسه‌های جاری در سوریه و قیلا در لیبی خواب آنها را آشفته کرده است. آنها با الهام از این وضعیت جهانی که محصول دخالت بی شرمانه امپریالیستها در امور داخلی کشورهاست به این پندار واهی گرفتارند که با یاری پولهای عربستان سعودی و قطر و مزدوران خارجی وارداتی تحت عنوان "بریکاد بین المللی" قادرند به خواسته‌های امپریالیستها در منطقه صحه بگذارند. آنها می‌نویسند: "شناساندن مشکلات و مطالبات ملت کرد در کردستان ایران به جامعه بین‌المللی و کسب حمایت سیاسی برای جنبش رهایی بخش ملت کرد، به عنوان مثال، سازماندهی اقدامات دیپلماتیک مشترک در سطح جهانی و دیدار از مراکز بین‌المللی در راستای این هدف."

و یا "برای مبارزه ی ملت کرد در عصر حاضر و در این وضعیت، هم تغییرات گوناگون جهانی و هم تحولات اخیر خاورمیانه، همچنین توازن ابرقدرت‌ها و معادلات نوین این عرصه، بیش از همیشه زمینه را جهت طرح خواسته‌های ملی مردم کرد و تأکید بیشتر بر حقوق خویش در سطح جهانی را مهیا ساخته است. موج تغییر و دموکراسی‌خواهی فراگیر در

ناقصان ریاکار حقوق ملل، ناقضان حقوق بشر نیز هستند

تفرقه اندازی، تشنج آفرینی...

این سناتور از زیر بوته بیرون آمده است. سیاست تضعیف ایران و تجزیه آن بخشی از سیاست آریل شارون صهیونیست در زمان "حیاتش" بود. وی مبارزه با ایران قدرتمند در منطقه را تنها در تجزیه ایران می دانست و به همین جهت به تجزیه طلبان ایرانی و چپ های اسرائیلی نظیر حزب کمونیست کارگری پیرو منصور حکمت و سازمانهای تجزیه طلب کرد و آذری و عرب و بلوچ و... یاری می رسانید و می رساند. به این جمع عربستان سعودی نیز افزوده شده است و می خواهد با دامن زدن به جنگ شیعه و سنی سلاح تبلیغاتی جمهوری اسلامی را در حمایتش از جنبش فلسطین و مبارزه با اسرائیل از چنگش خارج کرده و با تضعیف ایران در منطقه جنبش شیعیان در لبنان، بحرین، عربستان سعودی، یمن، افغانستان و پاکستان را سرکوب کند. به امر مسئله تجزیه ایران باید از منظر منافع امپریالیسم، صهیونیسم جهانی و ارتجاع منطقه نگاه کرد.

پس از گذشت یک ماه از ارسال نامه جنجالی عضو کنگره آمریکا به هیلاری کلینتون و سکوت این وزارتخانه درباره حمایت از تجزیه آذربایجان از ایران آنهم برای ارزیابی واکنش دولت ایران و ایرانیان، سخنگوی این وزارتخانه، روز دوشنبه (۶ شهریور ۱۳۹۱) دریافت آن را تایید کرد.

خانم ویکتوریا نولاند، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفت: "من تنها می توانم تایید کنم که ما نامه ای را از آقای رورباکر دریافت کردیم و به آن جواب داده ایم."

البته آقای نولاند نوشته که چگونه جوابی داده و در آن چه چیز نوشته است، ولی بر اساس ارزیابی هایی که ما داریم جواب امپریالیست آمریکا باید شامل مسایل زیر باشد:

آقای رورباکر عزیز: نامه شما را همانگونه که قرار داده بودیم دریافت کردیم. ما هم با شما بر سر تجزیه ایران که منجر به تثبیت مهمترین متحدین ما در منطقه یعنی عربستان سعودی و اسرائیل می شود موافقیم. تجزیه ایران و تضعیف آن موقعیت اسرائیل و عربستان سعودی را تقویت می کند. وزارت امور خارجه آمریکا سالهاست که بودجه عظیمی در کنگره خود تصویب کرده است که به اپوزیسیون ایران در این عرصه کمک کند. ما تاکنون از این بودجه به رسانه های گروهی و ساخت و سوز آنها یاری رسانده و سازمانهای تجزیه طلب ایرانی را از طریق ترکیه و سایر امکاناتی که داشته ایم و از جمله تجزیه طلبان کردستان عراق کمک کرده ایم. از این بودجه هم کردهای تجزیه طلب ایرانی، هم گرگهای خاکستری آذری، هم مجاهدین خلق و هم حزب کمونیست کارگری پیروان منصور حکمت و برخی سازمان های "چپ" ایرانی برخوردار شده اند، که سیاست عمومی آنها در خدمت به سیاستهای

راهبردی ما در منطقه است. شما بخوبی واقفید که ما طبیعتاً جانی نمی خواهیم که آب زیرمان راه بیفتد و خوشخیالان ابله ایرانی بتوانند سر ما را کلاه بگذارند و از تضادهای ما با اسرائیل و یا با فرانسه برای مقاصد خودشان مبنی بر استقرار سوسیالیسم در ایران استفاده نمایند. ما موفق شده ایم با کمک اپوزیسیون ایرانی دانشمندان ایران را ترور کرده و در امور داخلی ایران خرابکاری نموده و برنامه های هسته ای آنها را به تاخیر انداخته و مانع شویم که آنها از حمایت جهانی برخوردار بوده تا در تحریم و تنبیه و محاصره اقتصادی مانند فلسطینیان جان بدهند. ما موفق شده ایم با تبلیغات حق مشروع ایران در غنی سازی اورانیوم را لگدمال کرده و برخی از اپوزیسیون خود فروخته ایران را با خود همصدا کنیم. ما موفق شده ایم با پرچم تحقق حقوق بشر و خطر تروریسم در میان اپوزیسیون ابله ایران جای پای خوبی باز کنیم تا برای همیشه تکلیف حقوق بشر را در ایران به نفع خودمان تعیین کنیم. ما موفق شده ایم به بخشی از چپ نماهای ایرانی

تزیق کنیم که رژیم جمهوری اسلامی نوکر خود ماست و ما با آنها مشغول جنگ زرگری هستیم و آنها هم این لاطانات ما را پذیرفته اند، البته ما از رژیم جمهوری اسلامی نیز صمیمانه متشکریم که بسیاری از زمینه های لازم را برای اینکه ما بتوانیم سیاستهای راهبردی خویش را در منطقه اجراء کنیم در اختیار ما می گذارد و به خواستهای دموکراتیک مردم کشورش اهمیت نمی دهد و مافیای قدرت به چپاول خودش مشغول است و... پس می بینید که ما بیکار ننشسته ایم و در جهت همان مقاصدی که شما منظور دارید حرکت کرده ایم. ما انواع روشها برای مقاصد خود داریم. برپا کردن کارزارهای "حقوق بشری" با کنترل کامل که نام ما و اسرائیل به میان نیاید. تبلیغ اینکه "ایرانی مترقی" وطن ندارد و میهنپرستی یک امر بورژوازی است و "کمونیست" از تمامیت ارضی کشورش دفاع نمی کند و بگوید ما چون وطن نداریم تجزیه ایران، تغییر نام خلیج فارس و تحریف تاریخ، تعلق سه جزیره به ایران، ترور دانشمندان ایرانی، پیروزی ورزشکاران ایرانی در میدانهای ورزشی و... به ما مربوط نیستند. ما واقفیم و جا انداخته ایم که در صورت تجاوز ما به ایران برخی از این سازمانها در کنار تجزیه طلبان در پا رکابی ما روانه ایران شوند و برای ما نقش ستون پنجم را ایفاء کنند. ببینید چه نقش مهمی بودجه کنگره آمریکا برای دخالت در ایران بازی کرده است. شما به تبلیغاتتان مانند آقای گینگریچ که با مجاهدین کار می کند، ادامه دهید، ما هم همان سیاست را با زبان دیپلماتیک بیان می کنیم. با احترام مخلص شما، خانم هیلاری کلینتون". ولی سخنگوی وزارت امور خارجه که از زیر بار بیان آشکار نظریاتش در می رود می گوید: "من می توانم وارد جزئیات مکاتبه شوم". خانم نولاند، در پاسخ به

پرسشی درباره سیاست آمریکا در خصوص تمامیت ارضی کشورها، تنها به این جواب بسنده کرد: "شما مواضع آمریکا را در خصوص تمامیت ارضی کشورها، می دانید". پاسخی صریحتر و روشنتر از این وجود ندارد. امپریالیست آمریکا برای تمامیت ارضی هیچ کشوری ارزش قابل نیست. وی به افغانستان تجاوز کرد و حقوق مردم افغانستان را پایمال نموده است. وی به عراق با نقض عریان منشور ملل متحد تجاوز کرده و یک میلیون انسان را به قتل رسانیده است. وی به تجزیه یوگسلاوی رای داده و در کار این تجزیه رسماً دخالت نموده است در حالیکه قبلاً سوگند یاد کرده بود که به "پیمان امنیت و همکاری" ممالک اروپایی احترام بگذارد و آنرا بپذیرد. وی به تجزیه روسیه کمک کرد و هنوز هم می کند. وی با گام گذاردن در کره و ویتنام و... این کشورها را تجزیه و بدو بخش تقسیم کرد، وی تجاوز اسرائیل و عربستان سعودی و ترکیه به فلسطین، بحرین و قبرس را مورد تائید قرار می دهد و در تجزیه سودان، نیجریه، سوریه و لیبی و... دست دارد. همه می دانند که تمامیت ارضی هیچ کشوری برای امپریالیست آمریکا ارزشی ندارد. پس پاسخ ایشان در مورد ایران هم کاملاً روشن است. ایشان با زبان بی زبانی بیان کرده است که شما واقفید که ما برای تمامیت ارضی هیچ کشوری تره هم خورد نمی کنیم. ایران هم جزء این کشورهاست. پس سیاست راهبردی امپریالیست آمریکا در منطقه بدون تغییر می ماند. آنها خواهان تسلط بر ایران برای تجزیه و نقض حقوق بشر، بطرز وحشیانه ای در آنجا هستند. آنها می خواهند منابع طبیعی ایران را تصاحب کرده و در دست بگیرند و ایرانی ها را با سلاحهای میکروبی و بمبهای شیمیایی و اورانیومی نابود کنند. فقط کورها یا نوکران بیگانه بر استفاده از این سلاحها در جنگ کره، ویتنام، عراق، افغانستان، فلسطین و یوگسلاوی چشم بسته اند و خود را به نفهمی می زنند.

مطبوعات نوشته اند که: "آقای رورباکر گفته است: "من نمی گویم که ما باید جدایی طلبی و یا ادغام با کشورهای دیگر را به رسمیت بشناسیم، بلکه باید یک رفراندوم گذاشته شود تا مشخص شود آیا این واقعا چیز نیست که مردم آذربایجان می خواهند یا خیر". این سیاستمدار آمریکایی همان طور که در آخرین بند از نامه خود خطاب به وزارت خارجه آمریکا نوشته، بر این عقیده است که با حمایت کردن از تفکرات جدایی طلبانه در آذربایجان، می توان به ایران "ضربه" بیشتری زد، تا با مباران تاسیسات هسته ای این کشور. او در نامه خود از ایران به عنوان "دشمن مشترک" آمریکا و اسرائیل نام برده و از همکاری های نظامی اسرائیل با جمهوری آذربایجان استقبال کرده و خواهان حمایت آمریکا از این همکاری ها شده است".

البته اگر ما بحث را در اینجا خاتمه بدهیم مسئله ای را جز بیان آنچه اتفاق افتاده است به میان نکشیده ایم. حال آنکه این مسئله برای خط کشی میان نیروهای ... ادامه در صفحه ۹

دسیسه های امپریالیستها و صهیونیستها بر ضد جنبشهای**دموکراتیک در ممالک عربی محکوم است**

تفرقه اندازی، تشنج آفرینی...

اپوزیسیون مهم است. حزب کار ایران (توفان) همواره گفته است که خواست مردم ایران مقابله با تجاوز و تحریمهای اقتصادی است و به این جهت مردم ایران در مقابل تجاوز یک تنه خواهند ایستاد. دو جبهه در ایران بوجود می آید، آنها که خواهان نجات ایران و مقاومت در مقابل امپریالیست و حل تضاد ملی هستند و آنها که همدست امپریالیستها بوده و در جبهه آنها می جنگند. جبهه سومی وجود ندارد بجز در عرصه تخیلات بی حدود و ثغور میترکران آن.

اکنون این عده باید در مقابل تشبثات امپریالیستها برای تجزیه ایران به اتخاذ موضع بپردازند و نه اینکه در مورد آن سکوت کنند و یا به بهانه اینکه حفظ تمامیت ارضی ایران به نفع جمهوری اسلامی تمام شده و دفاع از رژیم است، از اتخاذ موضع فرار کنند و زیر دامن امپریالیستها سنگر بگیرند. آقای روبراکر به خوب جایی شلیک کرده است. اپوزیسیون ایران دارد تجزیه می شود و دست نوکران امپریالیستها و ایرانی های بی وطن و دشمنان مردم ایران دارد رو می شود. باید از دارو دسته های "حزب کمونیست کارگری" یاران منصور حکمت پرسید که نظرشان در مورد تجزیه ایران چیست؟ آیا مخالفت با این تجزیه و افشای همدستان امپریالیسم در ایران به نفع رژیم جمهوری اسلامی تمام می شود و یا به نفع مصالح کشور ما ایران. حزب ما همواره بر این نظر بوده است که باید تضادها را تشدید کرد تا جای فراری برای کسی با عبارپردازیهای اپورتونیستی و ژورنالیستی باقی نماند، زیرا که سیر حوادث و رویدادهای تاریخی در جبهتی است که پیشگوییهای حزب ما را تأیید می کند و دست نوکران امپریالیست در ایران را که در پشت مبارزه با جمهوری اسلامی سنگر گرفته اند رو می کند.

حزب ما بارها اعلام کرده و امروز هم تأکید می کند که مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی باید با دست مردم ایران صورت گیرد، به این جهت باید امپریالیستها و صهیونیستها را نیز که دشمنان مردم ایران هستند و نه متحد مردم ایران افشاء کرد. این خط تمایز میان نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در ایران است. مخالفت با جمهوری اسلامی بدون برقراری این ارتباط رقاصی در بساط امپریالیستهاست. به این جهت شعار ما چنین است: "سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، به دست مردم ایران".

در مورد بحران دریای...

بدون دفاع نیست. ولی اینطور نشد و وجود موشک های اتحاد شوروی در کوبا تا آخرین لحظه ممکن انکار شد. در اعلامیه آژانس تاس مورخ ۱۲ سپتامبر

چنین گفته میشود: "دولت اتحاد شوروی همچنین به خیرگزاری تاس در اعلام این نکته اختیار داده است که اتحاد شوروی نیازی ندارد که وسائلی را که برای عقب زدن تهاجم و یا برای ضربه متقابل در اختیار دارد به کشور دیگر و از آنجمله به کوبا منتقل سازد." سفير کوبا در فرانسه در ۲۶ اکتبر ۱۹۶۲ در جواب این سؤال که "آیا پایگاه موشک شوروی در کوبا وجود دارد؟" گفت: "یگانه پایگاه خارجی در سرزمین کوبا پایگاهی است که آمریکای شمالی در گوانتانامو برقرار کرده است." و در جواب این سؤال که "آیا ارتش کوبا موشک دارد؟" گفت: "موشک ما اصلاحات ارضی، صنعتی کردن و با سواد کردن است. اینها هستند که در نظر آمریکا خطرناک بشمار می آیند. اینها هستند آنچه آمریکا میخواهد از میان بردارد." (۳) در جلسه سازمان ملل نماینده اتحاد شوروی در برابر عکسهائی که نماینده آمریکا از موشک های موجود در کوبا ارائه میداد اظهار داشت: "این جعل دیگر اداره جاسوسی آمریکا است. من اعلام میدارم که موشک شوروی در کوبا وجود ندارد." (۴)

بدیهی است که هر دولت مستقلی حق دارد هر سلاحی را که برای دفاع خود لازم میدانند در خاک خود نگه دارد. بدیهی است که وقتی که یک دولت سوسیالیستی برای دفاع از استقلال و حاکمیت یک کشور سوسیالیستی دیگر اسلحه بان کشور میفرستد وظیفه انترناسیونالیستی خود را انجام میدهد. ولی نحوه ای که در مورد کوبا عمل شد، انکار اول و اعتراض آخر، و استدلال بعدی، نحوه درستی نبود و باین امر کمک نکرد که سخن دولت شوروی را معتبر نگهدارد.

بعداً در ۱۳ دسامبر ۱۹۶۲ رفیق گرومیکو درباره بحران دریای کارائیب به شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی چنین گزارش داد: "دولت آمریکا از دولت شوروی نپرسید که آیا راکت های برد متوسط در کوبا هست یا نه و چون پرسیده نشد طبیعتاً جوابی از طرف دولت شوروی درباره وجود یا عدم راکت شوروی در کوبا داده نشد. نه رئیس جمهور آمریکا جان کندی و نه وزیر خارجه آمریکا راسک در مذاکرات خودشان با ما در واشنگتن چنین سئوالی مطرح نکردند. بالنتیجه روسای دولت آمریکا می پندارند که چیزی از آنها پنهان نگاه داشته شده است چیزی که اصولاً درباره آن به ما سئوالی نداده بودند." (۵)

بدون تردید هر دوستدار دولت شوروی از این بیان گرومیکو بسختی ناراحت میشود. یکی از خصوصیات دیپلماسی شوروی که در توده های مردم جهان احترام اعتماد ایجاد میکند صراحت، پیگیری و شهامت آن است. نباید اجازه داد که باین خصوصیت لطمه وارد گردد.

۲- درباره تحکم آمریکا که کشتی های شوروی را بزور بازرسی خواهد کرد چگونه رفتار شد؟ گرومیکو در ۲۱ سپتامبر ۱۹۶۲ در جمله عمومی سازمان ملل چنین گفت: "بعضی از اولیاء دولت آمریکا اعلام میدارند که باید

نظارت بر سراسر منطقه دریای کارائیب تقویت شود. چنانکه گوئی دریای کارائیب دریاچه ای در داخل آمریکا است. سؤال میشود: چه کسی رضایت خواهد داد که نظارت آمریکا را بر آبهای بین المللی این دریا بپذیرد؟ اگر اینطور باشد آمریکا میتواند خود را میراث دار نپتون که مطابق اساطیر اولین مالک دریاها بود بشمارد و مالکیت اقیانوس آتلانتیک را ادعا کند. گستاخ ترین مقامات آمریکائی که اختیار عقل خود را از دست داده اند اعلام میدارند که باید حرکت کشتی های شوروی را که کالا و کارشناسان دستیار کوبا در امر استقرار صنعت و کشاورزی را به کوبا میبرند و از کوبا به شوروی می آورند نظارت کرد. ولی چه کسی اجازه خواهد داد که چنین نظارتی عملی شود؟ آیا روشن نیست که چنین کاری راهزنی است و باید قاطعاً محکوم گردد؟"

رفیق خروشچف در ۲۴ اکتبر در پیام به برتراند راسل میگوید:

"ما بهیچوجه نمیتوانیم عملیات راهزنامه دولت آمریکا را بپذیریم... اگر دولت آمریکا قوانین بین المللی را نقض کند، اگر دولت آمریکا در عملیات خود به ندای خرد گوش فرا ندهد اوضاع و احوال که هم اکنون بسیار حاد است ممکن است از دائره هر نظارتی خارج شود و بصورت یک جنگ جهانی در آید... اگر دولت آمریکا برنامه عملیات راهزنامه خود را اجراء کند در آن صورت طبیعتاً بمنظور دفاع از حقوق خود و از حقوق بین المللی که در عهدنامه های بین المللی تثبیت و در اساسنامه سازمان ملل تصریح شده است باید از وسائل دفاعی خویش علیه تهاجم استفاده کنیم. راه حل دیگری وجود ندارد."

البته هر دولتی حق دارد که در مواقع لازم به سازش هائی با حفظ اصول دست بزند. ولی در عرض دو سه روز از قطبی به قطب دیگر رفتن نشانه شتابزدگی و بی نقشگی است.

۳- درباره تحکم آمریکا که سلاح های اتمی باید از کوبا خارج شود چگونه رفتار شد؟

در اظهاریه دولت شوروی در ۲۴ اکتبر ۱۹۶۲ چنین گفته میشود: "آمریکا می طلبد که تکنیک جنگی که برای دفاع کوبا ضروری است از خاک آن کشور بیرون برده شود. بدیهی است که هیچ دولتی که استقلال خود را عزیز میدارد نمیتواند با این مطالبه موافقت کند." "نمیتوان این نکته را نیز نادیده گرفت که اگر امروز آمریکا میکوشد کشورهای دیگر را از تجارت با کوبا منع کند و نگذارد که از کشتی های خود برای کالا و بار به کوبا استفاده کند فردا ممکن است محافل حاکمه بخواهند که چنین تصمیماتی علیه یک کشور دیگر که سیاست و یا ساختمان اجتماعی آن بدخلخواه محافل حاکمه آمریکا نیست نیز اتخاذ شود."

در نامه رفیق خروشچف به برتراند راسل در ۲۴ اکتبر ۱۹۶۲ چنین گفته میشود: "کاملاً معلوم است که اگر بخواهیم راهزن را از این طریق رام کنیم که اول شال گردن خود را باو بدهیم و پالتو و بعدا... ادامه در صفحه ۱۰

در مورد بحران دریای...

چیزهای دیگر را، او از این رفتار ما بترجم نخواهد آمد و از راهزنی دست نخواهد کشید. بلکه بر عکس بی حیا تر خواهد شد. از این جهت باید به راهزن دهنه زد تا اینکه قانون جنگ بعنوان قانون متداول میان اشخاص متمدن و دولت ها برقرار نشود.

آیا روشی که بعداً در مورد آمریکا بکار رفت بر اساس همین پرنسیپ بود که در آن اعلامیه و این نامه تأیید شده است؟

درباره نکته دوم

پس از این برخورد اتحاد شوروی با پیاده کردن موشک ها در کوبا و نظارت سازمان ملل متحد در این کار موافقت کرد. اینک تذکار چند فاکت: از نامه رفیق خروشچف به کندی در ۲۷ اکتبر ۱۹۶۲:

"نگرانی شما آقای رئیس جمهور درباره امنیت آمریکا برای من قابل درک است. زیرا که این نخستین وظیفه رئیس جمهور است... من پیشنهاد میکنم: ما موافقیم که آن وسائلی را که شما وسائل تهاجمی میدانید از کوبا خارج کنیم... نمایندگان شما اظهاریه خواهند داد درباره اینکه آمریکا بنوبه خود، با توجه به نگرانی دولت شوروی، وسائل نظیر را از ترکیه خارج خواهد کرد... بعداً نمایندگان مورد اعتماد شورای امنیت سازمان ملل متحد خواهند توانست اجرای این تعهدات را در محل نظارت کنند.

طبیعی است که باید از دولت کوبا و ترکیه اجازه گرفت که نمایندگان مذکور بآن کشورها بروند و اجرای تعهدات را بازرسی نمایند." از نامه رفیق خروشچف به کندی در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۲:

"ما به افسران خود(همانطور که قبلاً بشما اطلاع دادم وسائل مورد نظر ما در دست افسران شوروی است) دستور دادیم ترتیبات لازم برای قطع ساختمان ایژکت های مذکور، پیاده کردن آنها و باز گرداندن آنها به اتحاد شوروی بدهند. همانطور که قبلاً در نامه ۲۷ اکتبر بشما اطلاع دادم ما موافقیم که با شما قرار بگذاریم که نمایندگان سازمان ملل بتوانند از پیاده کردن وسائل مذکور اطمینان حاصل کنند." فرق مضمون این دو نامه باهم در دو چیز است: یکی اینکه در نامه اول خروج موشک های آمریکا از ترکیه نیز بعنوان امتیازی در مقابل خروج موشک های شوروی از کوبا مطرح بوده و در نامه دوم نیست. دیگر اینکه در نامه اول اجازه دولت کوبا(ترکیه) برای نظارت نمایندگان سازمان ملل لازم شمرده شده ولی در نامه دوم موضوع مذکور مسکوت مانده است. از نامه کندی به خروشچف در ۲۷ اکتبر ۱۹۶۲:

"وقتیکه من نامه شما را خواندم بآن نتیجه رسیدم که عناصر کلیدی پیشنهادهای شما- که آنقدر که من فهمیدم بطور کلی قابل قبول است- نکات زیرین است: "شما موافقتی که این نوع

اسلحه را تحت نظارت و بازرسی دقیق سازمان ملل از کوبا خارج کنید و تحت ضمانت های لازم متعهد شوید که دیگر چنین نوع اسلحه به کوبا نفرستید..."

از اظهاریه کندی در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۲:

"من تصمیم عاقلانه و دولتمدارانه نخست وزیر شوروی خروشچف را مبنی بر متوقف ساختن پایگاه در کوبا، پیاده کردن سلاح های تهاجمی و باز گرداندن آنها به اتحاد شوروی تحت نظارت سازمان ملل متحد را تبریک میگویم". (۶)

از اظهاریه کندی در ۲۰ نوامبر ۱۹۶۲:

مطابق موافقتی که در نامه های ۲۷ و ۲۸ اکتبر (ما(کندی و خروشچف) بدست آمد "نخست وزیر شوروی خروشچف موافقت کرد کلیه سیستم های سلاح هائی را که میتوان برای هدفهای تهاجمی بکار برد از کوبا بیرون برد و از این بعد ورود اینگونه سلاح را به کوبا متوقف سازد و موافقت کند که نظارت و بازرسی لازم از طرف سازمان ملل بعمل آید. تا اینکه اجراء این تعهدات و معتبر نگه داشتن آنها تضمین شود."

از اظهاریه کندی در ۲۰ نوامبر ۱۹۶۲:

"امروز نخست وزیر شوروی خروشچف بمن اطلاع داد که همه بمب افکن های "ایل ۲۸" که الان در کوبا هستند در عرض ۳۰ روز از آنجا بیرون خواهند شد". (۸)

این موافقت جدیدی از طرف دولت شوروی با مطالبات آمریکا بود.

از نطق فیدل کاسترو در ۱ نوامبر ۱۹۶۲:

"کوبا بازرسی سازمان ملل و یا شیروخورشید سرخ بین المللی را نمیپذیرد، زیرا که ما نمیخواهیم اصل حاکمیت ملی خود را زیر پا بگذاریم... همه باید در فکر صلح باشند. ولی راهی که به نقض حقوق ملل بیانجامد راه صلح نیست. چنین راهی به جنگ میانجامد."

از نطق استیونسن(نماینده آمریکا در سازمان ملل) در ۷ ژانویه ۱۹۶۲ در جلسه سازمان کشورهای آمریکا:

بعضی از جنبه های توافق آمریکا و شوروی "نمیتواند مرحله اجراء درآید" زیرا که کوبا از مطالبه کندی مبنی بر "بازرسی در محل" سر باز میزند.

اسناد فوق حاکی از آن است که دولت اتحاد شوروی با دولت آمریکا موافقت کرد که نمایندگان سازمان ملل برای دو کار به کوبا بروند: یکی برای نظارت و بازرسی در پیاده کردن موشکهای موجود در کوبا و دیگر برای نظارت و بازرسی این تعهد که دیگر این نوع اسلحه به کوبا فرستاده نشود. و این موافقت را دولت اتحاد شوروی بدون جلب نظر کوبا انجام داد. ولی بدیهی است که موافقت با بازرسی در خاک یک کشور فقط و فقط حق آن کشور است. و عدم مراعات این حق در حکم لطمه بر حاکمیت آن است.

از این گذشته راه باز کردن در یک کشور برای

نظارت و بازرسی سازمان ملل متحد که در شرایط کنونی آلت اجرای مقاصد آمریکاست، استقلال و حاکمیت آن کشور را در معرض خطر قرار خواهد داد. مثال روشن کنگو برای اثبات این امر کافی است. رئیس جمهور آمریکا کندی که بر روی مسئله نظارت و بازرسی سازمان ملل در کوبا پا فشاری میکرد، هدفش آن بود که نقشه کنگو را در کوبا اجراء کند. موافقت دولت اتحاد شوروی با پیشنهاد کندی علی الاصول ناصحیح بود.

میگویند که در هر حال، در پایان کار، دولت آمریکا متعهد شد که به کوبا حمله نکند و به گروه های ارتجاعی اجازه حمله مسلحانه به کوبا ندهد.

البته در شرایط کنونی بنظر نمی رسد که آمریکا در اجرای نقشه خود مبنی بر نابود ساختن دولت سوسیالیستی کوبا درست از همان راهی برود که در گذشته رفته است. ثبات و استواری دولت کوبا و تناسب قوا در صحنه جهانی امپریالیسم آمریکا را به مراعات حزم و احتیاط بیشتری وامیدارد. البته عدم حمله بر کشور دیگر از لحاظ افکار عمومی جهان و حقوق بین المللی از وظائف بدیهی هر دولت است و هر دولتی و از آنجمله دولت آمریکا بدون تعهد خاص طبیعتاً متعهد اجرای چنین وظیفه ای است. نقض این اصل بین المللی یک جنایت مسلم بشمار میآید. ولی در مورد اینکه دولت آمریکا در عدم حمله به کوبا و جلوگیری از حمله مسلحانه ضد انقلابی ها به کوبا تعهدی کرده باشد، متاسفانه من تاکنون به سندی برخورد کرده ام که حاکی از جنبش تعهدی باشد. بلکه بر عکس اسناد موجود نشان میدهد که آمریکا گستاخانه و راهزنانه وجود چنین تعهدی را انکار کرده است. من در اینجا بذکر دو سند اکتفا میکنم:

از نطق فیدل کاسترو در سالگرد چهارم انقلاب کوبا:

"امپریالیست ها هیچگونه اظهاریه روشنی نداده اند. آنها در حرفهای خودشان طفره رفتند و با لحن تهدید آمیزی، بالحن غدارانه ای گفتند: "اگر کوبا بفعالیته خرابکارانه دست نزنند" و بکارهایی از اینگونه نپردازد از حمله به کوبا خودداری خواهند کرد. و اما اظهارات آنها در خطاب به مزدورانشان(اشاره کاسترو به ضد انقلابیون کوبا است - مترجم) را نمیتوان اظهارات صلح جویانه تلقی کرد. در این اظهارات تضمینی برای وطن ما وجود ندارد... منظور امپریالیست ها از این تهدیدها چیست؟ امپریالیست ها عنودانه نمیخواهند اظهاریه صریح و روشنی بدهند. اتحاد شوروی سهم تعهد خود را اجراء کرد، ولی آمریکا سهم خود را اجراء نمیکند". (۹)

از نطق استیونسن در جلسه شورای سازمان دولت های آمریکا در ۷ ژانویه ۱۹۶۳:

بعضی از جنبه های موافقت آمریکا و شوروی بعلت امتناع کوبا از پذیرفتن خواست کندی مبنی بر "بازرسی در محل" ... ادامه در صفحه ۱۱

بر ضد تجاوز و محاصره اقتصادی ایران که یک اقدام جنایتکارانه توسط امپریالیسم و صهیونیسم است، بپاخیزیم

- ۶- از نطق گرومیگو در جلسه عمومی سازمان ملل متحد ۲۱ سپتامبر ۱۹۶۲
 ۷- پروادا ۲۹ اکتبر ۱۹۶۲
 ۸- پروادا ۲۲ نوامبر ۱۹۶۲
 ۹- روزنامه پروادا ۳ ژانویه ۱۹۶۳
 ۱۰- ژانسن سین خوا ۹ ژانویه ۱۹۶۳

توفان در توئیتر
Toufanhezbkar
 حزب کار ایران (توفان)
 در فیس بوک
Toufan HezbeKar



امپریالیست ها به کوبا حمله ور شوند اتحاد شوروی بمب اتمی با موشک بکشور آنها خواهد انداخت؟ اگر چنین است آیا این بان معنی نیست که دولت سوسیالیستی در شروع جنگ اتمی، پیشقدم میشود؟ آیا چنین پیشقدمی مخالف پرنسپ های صلح طلبانه دولت های سوسیالیستی نیست؟ بنظر من دولت شوروی که مدافع پرشور جلوگیری از جنگ اتمی است هیچگاه در شروع جنگ اتمی پیشقدم نخواهد شد. پس در این صورت دفاع از کوبا **بوسیله موشک های شوروی** را بچه معنی باید فهمید؟ البته منظور من آن نیست که بنابراین دولت اتحاد شوروی باید از دفاع کوبا صرف نظر کند. بهیچ وجه. دفاع از دولت سوسیالیستی کوبا وظیفه انترناسیونالیستی همه دولت های سوسیالیستی است. ولی دفاع از کوبا با استفاده از سلاح اتمی ملازمه ندارد. از اینجهت سؤال خود را دوباره تکرار میکنم: آیا تاکتیک ارسال موشک به کوبا تاکتیک صحیحی بود؟"

- ۱- از نامه خروشچف به کندی ۲۸ اکتبر ۱۹۶۲
 ۲- گزارش خروشچف به جلسه شورای عالی اتحاد شوروی در ۱۲ دسامبر ۶۲
 ۳- روزنامه هومانیته ۲۵ اکتبر ۱۹۶۲
 ۴- روزنامه لوموند ۲۵ دسامبر ۱۹۶۲
 ۵- نطق گرومیگو در جلسه شورای عالی اتحاد شوروی در ۱۳ دسامبر ۶۲

در مورد بحران دریای...
 "نمی‌تواند بمرحله اجراء در آید" و دو ماه مذاکرات آمریکا و شوروی به "بن بست" رسیده است.
 در همین تاریخ آژانس یو پی از واشنگتن از قول مقامات مسئول آمریکائی خبر دادند که چون مطالبه آمریکا از کوبا عملی نشده است آمریکا هیچگونه تضمین رسمی درباره خودداری از حمله مسلحانه به کوبا نخواهد داد. (۱۰)

در پایان این مبحث اجازه می‌خواهم که مسئله مهم دیگری را نیز در مورد بحران در دریای کارائیب مطرح سازم:
 در این تردیدی نیست که هدف اتحاد شوروی از ارسال موشک ها به کوبا مقابله با دسائس امپریالیست ها بود و بحران در دریای کارائیب را باید معلول تحریکات امپریالیست ها دانست. ولی آیا تاکتیک ارسال موشک به کوبا تاکتیک صحیحی بود؟ آیا اگر به کوبا حمله میشد دولت شوروی و یا دولت کوبا این موشک ها را مورد استفاده قرار میدادند؟ آیا امروز هم که گفته میشود موشک های اتحاد شوروی از کوبا دفاع خواهند کرد این گفته صحیح است؟
 تردیدی نیست که حمله امپریالیست ها به کوبا حمله اتمی نخواهد بود. در این صورت دفاع از کوبا **بوسیله موشک های شوروی** را بچه معنی باید فهمید؟ آیا بان معنی باید فهمید که اگر

(توفان الکترونیکی شماره ۷۶ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمایند)

در این شماره میخوانید:

- کارگران و زحمتکشان قربانیان اصلی کاهش ارزش پول ملی، - تشدید تضادهای هئیت حاکمه ایران، -
- نودوپنجمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر گرامی باد!، - درحاشیه انتخابات رئیس جمهوری در آمریکا، -
- تجاوز ترکیه عضو سازمان تروریستی ناتو به سوریه را قویا محکوم میکنیم، - حامیان و نوکران استعمار را بهتر بشناسیم، -
- درافشای مسئله مالی ایران تریبونال، - حامیان و نوکران استعمار را بهتر بشناسیم، - جایزه صلح را برچینید!، -
- مصاحبه با سازمان انقلابی افغانستان پیرامون اوضاع افغانستان، - درحاشیه اعتراضات درخشان کارگران فرانسه، - پاسخ به برخی از سئوالات دوستان، - محاصره کاروان صلح، جنایت علیه بشریت است، -
- محاصره و بمباران وحشیانه نوار غزه ادامه دارد

توفان الکترونیکی

شماره ۷۶ آبان ماه ۱۳۹۱ نوامبر ۲۰۱۲

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

www.toufan.org

toufan@toufan.org

مردم چرا نشستین ایران شده فلسطین

برگزیده ای از اثر تاریخی رفیق احمد قاسمی "سندی در مبارزه با رویزیونیسم"
به مناسبت پنجاهمین سالگرد بحران دریای کارائیب

در مورد بحران در دریای کارائیب

سندی را که در زیر ملاحظه می کنید نظریات رفیق احمد قاسمی در مشاجراتش در عرصه ایدئولوژیک و سیاسی با رویزیونیستهای "حزب توده ایران" و رویزیونیستهای حاکم بر شوروی است. سخنانی که این رفیق بر قلم آورده، در انتقادات امروزه فیدل کاسترو در مورد بحران کوبا بیش از ۴۰ اندی سال بعد، بازتاب یافته است. رفیق قاسمی در آن دوران یک تنه در مقابل رویزیونیستها ایستاد و از اصولیت کمونیستی بدون واهمه از "هیبت" رویزیونیستها به دفاع برخاست. امروز ۵۰ سال از آن دوران می گذرد و به مناسبت پنجاهمین سالگرد آن بحران مهم دوران جنگ سرد، حزب کار ایران(توفان) به انتشار این سند مهم مبادرت می ورزد، تا کمونیستهای که هنوز در سردرگمی بسر می برند با مبارزه بی امانی که با رویزیونیستهای "حزب توده ایران" و شوروی در گرفته بود، آشنا شوند و به حقانیت مبارزه مارکسیستها لنینیستها در درون "حزب توده ایران" پی ببرند. رفیق قاسمی می نویسد:

"یکی از موارد اختلاف در جنبش کمونیستی جهانی مربوط به چگونگی برخورد با بحران در دریای کارائیب است.

در اینکه بحران در دریای کارائیب انگیزته امپریالیسم آمریکا است، نه فقط در جنبش کمونیستی جهانی، بلکه در بین نیروهای دمکراتیک و ضد امپریالیستی اختلاف وجود ندارد.

در اینکه اقدامات دولت اتحاد شوروی در موقع بحران دریای کارائیب از اندیشه حفظ صلح جهانی سرچشمه گرفته است تردیدی نیست.

اختلاف در موقع جواب باین سؤال ظاهر میشود: آیا اقدامات دولت شوروی برای مبارزه علیه عملیات مداخله گرانه و تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا در دریای کارائیب و کوبا درست بوده است یا نه؟ اگر درست نبوده است در کجا؟

بنظر من از میان ایراداتی که در این زمینه گرفته میشود در صحت دو ایراد تردیدی نیست: یکی اینکه دولت شوروی در برابر شانتاژهای امپریالیسم آمریکا روش استوار و بی تزلزلی نداشت و دیگر اینکه بدون جلب رضایت قبلی کوبا - که لازمه احترام بااستقلال او بود - با بازرسی سازمان ملل در پیاده کردن راکت های در کوبا موافقت کرد. صرف نظر از اینکه چنین موافقتی علی الاصول نیز درست نبود.

درباره نکته اول

۱- چرا سلاح های اتمی به کوبا برده شد؟

"برای اینکه حمله به کوبا انجام نگیرد. برای اینکه عملیات نسنجیده صورت نپذیرد" (۱)
"برای اینکه امپریالیست های آمریکائی، اگر واقعا تصمیم به حمله(به کوبا) دارند، حس کنند که جنگی که آن را وسیله تهدید ساخته اند در مرز خود آنهاست... و بدین طریق با واقع بینی بیشتری خطر جنگ هسته ای را در نظر آورند... ما اطمینان داشتیم که این اقدام مهاجمان را بهوش خواهد آورد و آنان وقتی که بفهمند که کوبا بدون دفاع نیست و امپریالیسم آمریکایا قادر مطلق نیست مجبور به تغییر نقشه های خود خواهند شد." (۲)
مطابق این استدلال باید از همان روز اول اعلام میشد که اتحاد شوروی موشک اتمی به کوبا برده است تا آنکه امپریالیست های آمریکائی حس کنند که اگر جنگ شود در مرز آنها خواهد شد تا آنکه مهاجمان بهوش آیند و بفهمند که کوبا... ادامه در صفحه ۹

Workers of all countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 152 Nov. 2012

تفرقه اندازی، تشنج آفرینی توسط اپوزیسیون خودفروخته ایران

"اگر برانداختن ستم ملی در یک جامعه سرمایه داری امکان پذیر باشد، این فقط هنگامیست که در کشور نظام جمهوری دمکراتیک پیگیری حکمفرما باشد که برابری تام و تمام حقوق کلیه ملل و زبانها را تامین کند..."

مسئله حق ملل به جدائی آزادانه را بهیچوجه نمی توان با مسئله صلاح بودن جدائی فلان یا بهمان ملت در فلان یا بهمان لحظه مخلوط نمود. این مسئله را حزب پرولتاریا باید در هر مورد جداگانه ای بطور کاملا مستقل و از نقطه نظر مصالح تمام سیر تکامل اجتماعی و نیز مصالح مبارزه طبقاتی پرولتاریا در راه سوسیالیسم حل کند" (قطعنامه ... ادامه در صفحه ۷

www.toufan.org

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها با اتکاء بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم که جزیی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزاف پستی مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

Toufan آدرس
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany